78

Majmūʿa-i-tāʾrīkhāt.
(chronograms)

C.

مصطفی خان ہمایون القاب چون رسید بد لصید جاہ و جلال
بہر تاریخ رقم زد اظہر آمد از جاہ خجستہ اقبال
۱۲۶۴

وفات

در عین شباب دوش میرن چون عازم خلد شد ز عالم
اظہر بنوشت بر مزارش یکشنبہ و عشرہ از محرم
۱۲۶۴

بعشق پر پیرو محمد حنیف پسندید رسم تبرای او
پی سال تاریخش اظہر نوشت لہ بہر تبرا تولای او
۱۲۶۴

چون فرستاد با اظہر حلوا رشک عالی نسب و پاک آئین
بہر تاریخ رقم زد اظہر کام این رشک ز حلوا شیرین
۱۲۶۴

۷ دولت و جاه و جلال و اقبال دار دامروز ز حشمت نواب
در حضورش نو خوان ای اظهر ارجمندست ز دولت نواب ۱۲۶۴

قطعه

۸ شد بخلع چون ز افضال شه عالیجناب سید امجد علیخان گشت شان او بلند
زپی تاریخیاش اظهر فرخنده فال گفت از اقبال و جاه امجد علیخان ارجمند ۱۲۶۴

تاریخ

صبا از فرط اخلاقی که دارد دل ارباب معنی میفریبد
۹ چو اظهر را حلیمی خوش فرستاد بسی از خوردنش دل می شکیبد
پی تاریخ آن خواندن سزاوار حلیم خوش گوارا وه چه زیبد ۱۲۶۴

و رنج

ز سخن سنجی بلیغ امروز روح معنی چه یافته تنقیح

روز افزون برای این محسن نعمت حضرت صمار بادا
پس بخوان در حضور او اظهر عام اخلاق تو ابد بادا

خلعت

هست اکنون جناب فانی بخش قبلهٔ جان و کعبهٔ امال
شد بخلع ز اوج بخت سعید باد افزون مدام جاه و جلال
مثبت در طابع همایونش فضل و الطاف ایزد متعال
خلعت بیوارده شد امروز از عطای شه مبارک فال
اظهران محسن خجسته نهاد دید با جاه خلعت اقبال
در دعایش روا است این خواند
از زر و مال باد مالا مال

وفات

۱۶

جعفری بیگم چو در خلد برین رفت از جهان — مبتلا گشتند اندر ماتم او خاص و عام

زد رقم اظهر پی تاریخ بر لوح مزار — جعفری بیگم بقرب فاطمه دارد مقام ۱۲۶۴

۱۷

شد مخلع از عطای بادشاه — خان عالی منزلت ذی صولة

زد رقم اظهر پی تاریخ او — این چه تشریف از امین الدولة ۱۲۶۴

۱۸

۱ چو از ورد کلام الله نواب — جوان طالع ز حق آگاه آمد

۳ تو ای اظهر بخوان از بهر تاریخ — زهی ختم کلام الله آمد ۱۲۶۴

۲ کلام حق بیک شب ختم فرمود (چو لطف ایزدا) — دلش روشن بسان ماه آمد

جوان پاک رو بحر ستی مین   جو پیغام اجل سی وای ڈوبا
پی تاریخ مرگ اتفاقی   رد اطہر ہی کہنا ہای ڈوبا

ہمایون خلعت بخشیگری وشن   عطا فرمود چون خاقان عالم
براجہ سیل جی با حشمت و جاه   کہ آید زیب ناسامان عالم
زہی این راجہ فرخندہ اقبال   کہ خوبتر از لطف و عنوان عالم
سزد این منصب عالی مبارک   بنازش جاودان فرمان عالم
ندای اطہر جی تاریخ کا   بجوان ای بخشی سلک عالم
۱۲۶۳

ہوئی ہیں لعل جی جراح بخشی   جہاں سو شاد اور آباد ہو ملک
سنہ ۱۲۶۶
ندا اطہر لکہہ نی تاریخ اوسکی   کیا کیا لعل جی کو بخشی الملک

C.

براجه لعل جی امروز خلعت — عطا فرمود خوش خاقان عالم

چه خلعت خلعت بخشیگری هست — که افزاید از سامان عالم

چه در مدح فخلع حرف رانم — که او امروزی احسان عالم

ز احسان نمایانش یکی این است — که افزوده چگونه شان عالم

چنان عام است افضال و نوالش — که هر عامی به از خاصان عالم

بسی خوش آید اخلاق کریمش — شود بوی بهارستان عالم

چو از خوان نوالش ذله یابیست — مزه افزود اندر خوان عالم

درین جزو زمان مثلش نیابد — که او بنشسته در دیوان عالم

نوای اطهر بخوان در مدح و تاریخ

۱۲۶۴

که بخشی منح سلطان عالم

تاریخ طبع معیار الاشعار

۷

۳۸ ب

ون مشرح گشت این معیار فکر　　　از کمال جهد محمد دم زمن

نت سعد الله اسم پاک او　　　از شرف دارد منور جان و تن

ز کمال و فضل و تقوی بی نظیر　　　در لطافت خاطرش رشک چمن

بخوانم مقتدای فاضلان　　　فاضلان نا ماند اندر سیر بن

سخن سنجی چو آمد پیشوا　　　صد شرف شد اندرین فرخنده فن

ران را هم زد آتش افتخار　　　فیض او ارشد تا ملک ختن

۱۲۶۴

بس تو اظهر بهر معیارش بخوان　　　ابدایش معیار مطبوع سخن

۳۹ ب

بیت الولای لادو جانم

۱۲۶۴

چونکه لادو جانم این قصری بنا کرد　　　کرد تعمیر از عنایات جناب کبریا

۱۲۶۴

هر فراش بهر تاریخ این رقم تابر تو　　　باد این قصر از برای ماتم ال العبا

پس تو اطهر بخوان پی تاریخ — گوهر ابدار سر بسر همه شعر ۱۲۶۴

رسم ختنه فرزند چون علی حسینی امروز — کرد از عنایات خاص درگاه سبحانی — ۵۲

بهر سال تاریخش زد چنین رقم اطهر — جلوه بهار ارد شادی گل ارزانی

داد نشاط داد از این جشن با [illegible] — چون این عروس نو [illegible] جلوه [illegible]

اطهر برای تاریخ خواند از برای این بس — ببین اشرف هماگون باد این زر کوکب ۱۲۶۴ — ۵۳

در جهان امد چو این فرخنده بخت — شادمانی در دل افزون از حد است

از عنایات جناب کبریا — بزم بزم شان کمال سرمد است

بهر تاریخش چو شد اطهر بفکر — یافت از هاتف که ظفر الاحمد است ۱۲۶۴ — ۵۴

در جشن طوی نوابان جلوه بهشت — [illegible] بکف بیامد زهره ترانه زن لب

از گوله های پردین هر چند [illegible] برپا — خارج نوا از آهنگ از دی [illegible] بند — ۵۵

عشاق از عراق این داده مبارکی خوش بشر — عیش و سرور عشرت نواب را رک شب

C.

یعنی بطلوع و ناز التون بعروس دنو شاد — اقبال بهر خدمت پیش آمده بادب

اظهر نو بهم بکن عرض از بهر سال تاریخ — حبیب الشرف همال بادا این دد ۱۲۶۴

۵۵ اندرین محفل اگر از بند بشر — فخر و اکرام نمایان بابکران باشد

خواند هر مطرب بغول اظهر فرخنده فال — حسن محفل ز قدوم دوستان آباد ۱۲۶۴

۵۷ همین در خدمت اقبالمندان — پیامی هست بعد از عرض آداب

قدم رنجه بکن زر جشن این طور — نشاط ما شده تکلیف احباب ۱۲۶۴

۵۸ در مداوا چو گشتند بشر یک — لردن امد زهمه قطع امید

نخم محور رحم کند اظهر حق — که بود پاک چنون خورشید ۱۲۶۴

ولادت

چون الهی بخش فخر فاضلان — مستطاب از حسن اعمال آمده
ظاهرش با باطنش دارد شرف — قال او نیکوتر از حال آمده
ذات پاکش از فروغ علم و فضل — آفتاب اوج اجلال آمده
یافت این فرزند چون از فضل حق — زیب و زیور بزم اقبال آمده
گشت فرخ روز از میلاد او — هم مبارک ماه چون سال آمده
مقدمش بر والد حمید اندیش از — فال فرخ هم پی بال آمده
بهر تاریخش نوای ظاهر آ — جلوه گلزار افضال آمده

جشن

چون ز قطب الدوله با مهر و رای — گشت زین در جهان نام همایونش بلند
محفل عالی چنان ترتیب داد از فر جاه — دولت و اقبال بهر تهنیتش حاضر شدند
از نشاط و بهجت و رقص مستان بار رفت — قدسیان از استماع بهر تماشا رسند

فرخنده صفات هست فخر الدوله — مقبول کمال گشت در فرخ فال

هر کار ز نابکار و هر بد آیین — بشنیدش چو زند دم ز جلادت در حال

امروز بمجلس امیر عالم — ناکس سخنی بگفت در رد مقال

بگردید هم از آن سخن فخر زمن — خونش برد بقبضه دست ارس خصال

الوقت برای سال رخش اطهر — بنوشت که هست چون نایاب حلال ۱۲۶۴

۶۹

تاریخ ولادت

چو از میلاد این فرزند گردید — منور خانهٔ حیدر علیخان

نوشت اطهر پی سال ولادت — چهار زیبا بود شمع شبستان ۱۲۶۴

تاریخ دروازه

چو آراست دروازه حیدر علیخان — ز نقش و نگاری که درکار باید

پی سال تاریخش اطهر رقم زد — باسلوب خوش زیب دروازه آبد ۱۲۶۴

ایضاً

دوشش در مصر هم ذی الحجه — خانه پر نور چو فرمود این شمع

بهر تاریخ رقم زد اظهر — تا بند اقبال فروزان زین شمع

۱۲۶۳

تاریخ ولادت

خدا بخشید فرزند جوان بخت — چو از بهر ذکی فرخ القاب

پی تاریخ خوشش اظهر رقم زد — ز نور چشم نور چشم نواب

۱۲۶۴

در مدح جستیا بیگ

پیش این تاب دانشش ای اظهر — هست اشعار منتی معقول

هر سخنور برای تاریخش — گفت اشعار منتی مقبول

۱۲۶۵

تاریخ ولادت

چون ز اقبال خداوند زمین و آسمان — شمع نورانی بزم جاه و دولت آمده

C.

هاتف غیب از پی تاریخ با اطہر سحر　　گفت نو جشنم اقبال و سیادت آمدہ ۱۲۶۴

تاریخ بنگلہ ہادی علیخان

خان عالی جاہ چون ہادی علی ساخت　　ساختند این بنگلہ پاکیزہ بسوا

رو در هم اطهر پی تاریخ داد　　بنگلہ نواب صاحب خوشنما ۱۲۶۴

تاریخ امدادنامہ

نادی علی اشک ز فکر سلیم خود　　کرد اندرین رسالہ چو چیدہ زر

اطہر نوشت از پی تاریخ اختتام　　دیباچہ مصادر فیض ابد ابد ۱۲۶۴

در مدح نواب وزیر

معزز باد از الطاف خاقان　　مدار الدولہ فرخندہ القاب

ترا اطہر سزاوار است خواندن　　خجستہ فال جاہ اید بنواب ۱۲۶۴

تاریخ نوکری خود

۷۹

اظہر امروز ز قطب الدولہ　　زید چون عزت و شان و تمکین

۱۲۶۴

بہر تاریخ چنین کرد رقم　　ارجمند نیست با اقبال قرین

این قطعہ در وقت نکاح مرزا علی

۸۰

گانا وہ گانا کہ سنی اللہ　　حسن نے حسن کہ پر دل محبوب

۱۲۶۴

کیون نہ تاریخ پڑھون میں اظہر　　چشم بد دور یہی گانا خوب

ولادت

۸۱

انہ برای رستم الملک از عنایات خدا　　شد عطا فرزند در حسن و شرافت بیعدل

زد رقم اظہر پی تاریخ خوش این مصرعی　　افتاب دولت و اقبال عالی و جمیل

تاریخ

۸۲

چون صدارا چو قطب الدولہ مفتاح ملک　　حکم سلطانی رسانید از برای شہر صاف

۱۲۶۴

راہ کولہ کنج را اظہر مصفا دید و خواند　　چہ شدہ از حکم سلطان کوچہای شہر صاف

چو بر اگهی بردی سرادار اندرین خبر آمش | بجا از حکم یزدانی جزای خیر از وی آمد

خبر مالیس حاجی

سنه ۸۶ — دوشش ز حکم قضا از پی زهی جلد | رفت بسوی شباب بانوی عصمت قرین

بر سر لوح هزار جامه اظهر نوشت | ۱۲۶۴ خلد برین آمده مسکن این نازنین

خلعت سرفراز علی

سنه ۸۷ — پی ملک شد قطب دولت چو مفتاح | بود در جهان دولت و حشمت او

وحیدش ز خلعت شود سرفراز | همین حکم شد عام از رفعت او

تو هم خوش بجو آید تاریخ اظهر | ۱۲۶۴ همایون بود طوبی از خلعت او

وفات آقا کوچک

سنه ۸۹ — بچشم ز دل شد ز حسن عمل | چو آقای کوچک بخلد برین

در آنوقت اظهر ز رضوان شنید | ۱۲۶۴ بهشت برین مسکن ای امینا

مبارکباد

۸۹
خاقان زمانہ دوشس کی قطب علیجاہ — بخشید ہوادار نہی روح فزائی
اطہر تو بکن نذر ہمین مصرعہ تاریخ — بخشیدہ ہوادار کی کسب ہوائی ۱۲۶۴

فرمایش دریا

۹۰
چون تاج کی پلٹ ہولا نالہ است — آورد بسی بہار ایام درود
اطہر تو بخوان ہمین برای تاریخ — گل کرد بہار در گلستان از نو ۱۲۶۳

مبارکباد

۹۱
نقطب الدولہ مفتاح ملک ای حضرت خاقان — ہواداری پی تزیین و شان خوش نما آمد
پس اطہر از برای نذر خوش اینی مصرعہ آورد — ہواداری کی کسب ہوا فرخ ادا آمد ۱۲۶۴

مبارکباد

۹۲
رسید شاہان عالم درین جشن نوروز — نشاط و طرب عالم افروز باشد
پی سال این روز خواندن ہمین است — مبارک بسی جشن نوروز باشد ۱۲۶۴

ایضاً

چون جناب حیدر کرّار بر صدر نبی — جلوه فرما گشت خوش امروز ارشان بلند — سنہ ۹۳

بهر خوشنودی آن ماه عرب اطهر بدام — از مدار الدوله آید جشن نوروز ارجمند ۱۲۶۴

ایضاً

بهر قطب الدوله مفتاح ملک خسروی — شد مبارک روز این نوروز با اعزاز و شان — سنہ ۹۴

از پی تاریخ این روز اطهر فرخنده فال — زد رقم شد جشن نوروزی مبارک جاودان ۱۲۶۴

تاریخ باغ

چون جاه که اسم راجه ٹیکم سنگه رست — در باغ بهار سوسن و سنبل کرد — سنہ ۹۵

اطهر بنوشت خوش برای تاریخ — از جاه بهار در گلستان گل کرد ۱۲۶۴

تاریخ ولادت

چو فرزندی خوش بختی سکندر جاهی آمد — بصد حشمت و اجلال فرخ فال بس زیبد — سنہ ۹۶

نوشت اطهر پی تاریخ خوش این مصرعه مسرور — طلوع آفتاب دولت و اقبال بس زیبد ۱۲۶۴

تاریخ پل

سنہ ۱۰۹

چو از جهد رسا پل گشت تیار — پی خاقان شو داجری عظیمی

برای سال تاریخش تو اظهر — بخوان جسر یا صراط المستقیمی ۱۲۶۴

رسالهٔ عطا

سنہ ۱۱۰

از حسن جهد حضرت مولای نامدار — خوش این رساله امده در علم قافیه

اظهر نوشت از پی تاریخ وقت طبع — سر طبوع چهاپه گشت رساله عطائیه ۱۲۶۴

تاریخ پل

سنہ ۱۱۱

چون رسا از حکم شاهنشاه این پل از آب است — در نفاست مثل این پل در جهان کم بود

پس نوشت اظهر پی تاریخ هوش این مصرعے — جسر اسماعیل گنج اکنون چه مستحکم بود ۱۲۶۳

[illegible]

سنہ ۱۱۲

چون ز حکم شاهنشاه شد بنا پلی نو طرز — از پی رسا آمد فیض و فضل خاقانے

بہر سال تاریخش بر فراز از اظهر — زد رقم همین آمد جسر خاص سلطانے ۱۲۶۴

نوروز ہولی چون بہم امروز آمد در جہان   پس ریختن بر دوستان از رنگ و عبیر آمدند   ۱۱۶
اطہری تاریخ خوش این مصرعہ سوزن گشت   بہر بہار رنگ این ہولی بکرم ارجمند

تاریخ دستخط

بعنایات حق بر آید خوش   از قلم دست خط صاحب ملک   ۱۱۷
بہر تاریخ ہمین خامۂ من   زد رقم دست خط صاحب ملک   ۱۲۶۸

تاریخ ہولی

نوروز و ہولی امسال آمد بہم بعالم   رنگ و عبیر و عنبر بہر نشاط باید   ۱۱۸
از بہر سال ہمت اطہر حسین رقم زد   آمد ابہار ہولی خوشوقت را بیاید   ۱۹۰۵

تاریخ نوروز

اندرین جشن ہمایون بسعید از جمشید   عالمی امروز خرم از امین الدولہ شد   ۱۱۹
زد رقم اطہر پی تاریخ خوش این مصرعہ   جشن نوروزی بعالم از امین الدولہ شد   ۱۲۶۸

تاریخ پنجه

بهر قلیان چو پنجه آذر رشد   خادمان جناب عالی شان
خواند اطهر برای تاریخش   خوش نوا آمده فی قلیان

تاریخ ناطق

از پی ترزمین فردوس برین   رفت چون این ناطق عالی مقام
بر سر لوح مزار اطهر نوشت   بود زیبا شاعر شیرین کلام

تاریخ گنج

حضرت سلطان عالم خسرو ذی شان   قبله حاجات و مسجود الجباه سلطنت
بهر تعمیر مصاحب گنج را چون فرمود حکم   آن مصاحب را که ز دولت حشمت از ذرات بیشتر
خان والا شان و عالی منزلت گرز ز جناب   بنده سلطان عالم فیض بخش بیکران
اینچنان چهار غایبان گشت در تعمیر گنج   آمده نقش و نگارش رشک افزای جنان

پس تو ای اطہر بخوان آثار بہار رحمتش کرم بازاری و دولت گنج پنج اینجا عیان

تاریخ کوٹھی

سنہ ۱۲۴

چو شد تعمیر این قصری خجسته منزلی دلکش ز حکم حضرت سلطان عالم ظل سبحانی
بصد حسن ہنر سنجور سلک گوہر سفت دل آخر پی تاریخ خواند اطہر ہمایون قصر خاقانی ۱۲۶۴

۲ معنی

تاریخ ناطق

سنہ ۱۲۵

برای گل محمد خان ناطق چو در خلد برین گردید ماوا
نوشتن بر مزارش بایدہ اطہر ابد آید غم ناطق بدلہا ۱۲۶۴

ایضاً

سنہ ۱۲۶

چون گلشن فردوس رفت از جہان ناطق بود منشی نامی نثر و نظم پیرائی
بصد سال ہا رحیش رود در جنان این اطہر گرد لحیت آشیان عندلیب گویائی ۱۲۶۴

تاریخ ثبوت رشوت

سنہ ۱۲۷

در کچہری ثبوت رشوت شد غیر ممکن رہائی از چنگال
پس تو اطہر بخوان پی تاریخ خان احمد حسن پشیمان حال ۱۲۶۴

۲۰

تاریخ ولادت

سنه ۱۳۳

چو از ولادت فرزند ارجمند و سعید — مدام باده عیش و طرب بجام آمد

هزار شکر بدرگاه قاضی الحاجات — که چیت رام هم امروز شاد کام آمد

سزد از آن که گرامی نهاد فرزندی — سرور خاطر احباب خاص و عام آمد

ز عمر یکصد و یک سال آن خجسته نژاد — فروغ خانهٔ امید در ایام آمد

نوشت خامهٔ اظهر برای تاریخش — بهار جادهٔ فرزند چیت رام آمد ۱۲۶۴

تاریخ باغ

سنه ۱۳۴

چو گلزار این باغ از دست بانی چیترام — بیگلگشت آن سیر و تماشا مقرر آمد

برای سال تاریخش رقم زد خامهٔ اظهر — درین گلزار گلزاری گل وصل الهٰی آمد ۱۲۶۴

تاریخ وفات

سنه ۱۳۵

از جهان چون رفت در خلد برین — جان ابراهیم فرخنده شیم

از پی تاریخ آن والا تبار — داغ ابراهیم زد اظهر رقم

١٤٥

معزز بیگ خان را چون در بیت العدل خلعت داد — فرزندان ائمه دادش در آفاق این جهان چون
پی تهنیت این اطهر دو تاریخ نوشت اکنون آن — معزز بیگ از خلعت گرامی شد و الا قدر

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

١٤٦

در عین نوجوانی چون این غلام عباس — رخت حیات بربست از دار بی اساس
اطهر پی وفات آن نوجوان صالح — بنوشت رفت عباس امروز ز دنیا

۱۲۶۱

١٤٧

شیخ رجب علی بنده خود چون بابا رفت — گرد بهشت برین منزل او الامان
خامه اطهر نوشت بر سر لوح مزار — خلد برین جاودان مسکن آن پاک جان

۱۲۵۹

١٤٨

رضی الدوله فرخنده القاب — معزز شد به لطف جاودانه
نوشت اطهر پی تاریخ خلعت — جوانی زینت دیوان خانه

۱۲۶۴

زالطاف و فضل خداوندگار گرامی نهادست و خلعت اکو شنید — سنه ۱۲۶۹

پس اظهر بجو ان بهر تاریخ آن که خاقانی جهان شد محمد سعید

افضل علی چو یافت همایون لقا پسر جاه و جلال ازپی او کریم بخش ما — سنه ۱۲۵۰

از بهر اسم سامی والا ولادتش اظهر همین نوشت محمد کریم بخش ما

بسکه فضل و کمال انسانی هست در ذات بر صفات جلی

قطب دولت امیر عالی شان دید در ذات تو صفات ولی

گرد زین روش بیک دولت شاه از ثواب و سعادت ازلی

پس بموج تو گرد پس اظهر همه منشی عالی تراب علی — سنه ۱۲۵۱

مصرعه برجسته خوش اظهر بمدح او نوشت
مستقیم خنک قطب الدوله جاودور قسم ۱۲۶۴

۱۵۶
چو هادی حسن خان شد از فضل حق
سحاب شرف جویبار کرم
بمد حش نو اظهر بخواندن روز شب
زهادی حسن خان بهار کرم ۱۲۶۴

۱۵۷
زنا کبد علی فیاض حق جوی
بنا فرمود چون قصر معظم
پی تاریخ خوش اظهر رقم زد
مکان عالی فیاض عالم ۱۲۶۴

۱۵۸
نشرف
علی اصغر آن خان فرخ صفات
سپهر کرم را فروزان مهی
چو این کمره آراست اظهر نوشت
زعالی جنابی چه خلوت کهی ۱۲۶۴

تاریخ مدح

۱۵۹

در پیشگاه فضل تو هر دانشی آفرین | در سلک نظم گوهر شهوار صفت سفت

هاتف ز اظهار پی مدح و ثنای تو | نواب بابک جان خجسته نهاد گفت

تاریخ ملاد مست

۱۶۰

از فضل خدا چو فضل حق ای اظهر | بر صدر شرف بفرّ و صولت ابار

خواندن زبیاست از برای تاریخ | از علم تو بهره یاب دولت آمد ۱۲۶۴

تاریخ ملاد مست

۱۶۱

چون گشت گدا علی ابن در گوینده | بر خاک بشکر سجده آورد بجا

بنوشت پی میلاد قدیش اظهر | امرد رشک دولت جاه گدا ۱۲۶۴

تاریخ وفات

۱۶۲

دوشیزه دلپور رفت چون از چیچک | منشی رسول بخش بس رنج کشید

بر لوح مزارش رقم زد اظهر | تاراج سموم دو چه هر گل گردید ۱۲۶۳

تاریخ مکان

چون فضل علی حاجیب ارزی ادام | از قصر بنا کرد که در حُسن نجیب است | ۱۶۳
اظهر رقمی زد پی تاریخ بنایش | کاشانهٔ اقبال مبارک رجیب است ۱۲۶۴

تاریخ کتاب

چه طبع سخن سنج بنوشت انشا | که اسمش محمد علی صبحت جا(ی) | ۱۶۴
پی سال تاریخش اظهر رقم زد | که گلزار شگفت از طبع عالی ۱۲۶۰

تاریخ کتاب

در فن حکمت این کتاب بدیع | چون ز احمد علی خوش خو شد | ۱۶۵
بهر تاریخ او نوشت اظهر | نسخهٔ علم طب چه نیکو شد ۱۲۶۴

تاریخ مسجد

کرد چون نبی بنای مسجد | بهر او قصری بنا شد در جنان | ۱۶۶
بر سر محراب او اظهر نوشت | مسجد نبی بود عرش آستان ۱۲۶۳

[illegible]

تاریخ گربه

جان داد چو گربه کرم بخش　　بر دست زرگر او ست غمگین

اطهر بنوشت بهر تاریخ　　هیهات بمرد گربه دو شین ۱۲۶۴

تاریخ وفات

چو دو شنبه ز هفت سال بمرد　　بغم مبتلا گشت عبد المجید

تو اطهر بخوان بهر تاریخ آن　　که دو شنبه خورد ساله چه دید ۱۲۶۴

تاریخ ضریح

چون ضریح از انشد از سیم و زر　　سید علوی و مقبول حسین

بهر سالش اطهر فرخنده فال　　گفت باد اندر مقبول حسین ۱۲۶۴

تاریخ فصد

چون فصد گرفت رای سیتل پرشاد　　فصاد بیافت شکر للہ می طلبان

تاریخ فاتحه

١٢٦٤

هاتف غیب از پی اطهر چو گفتم باز　　گفت بنور مومنان پاک آیی باز باز

تاریخ سرای

بهادر علی چون سرایی بنا کرد　　ز اسلوب خوبش بسی کار خاطر پسند است

١٢٦٤

پی سال تعمیرش اطهر رقم زد　　سرای بهادر زهی ارجمند است

تاریخ مسجد

چون بهادر علی بنا فرمود　　مسجدی از ره خدا دا بینی

خواند اطهر برای تاریخش　　که همین است قبله ثانی

کوٹھی

قصر زل حبیب چون بنا فرمود　　پادشاه جهان بسکندر جاه

١٢٦٤

بهر تاریخ زد رقم اطهر　　آستان عطای شاهنشاه

شعر

رضي الدوله فرخنده القاب — سزاوار خطاب مستطابی
نوای اظهر بخوان از بهر تاریخ — رضي الدوله عالی جنابی
۱۲۶۴

شعر

چون شرف در گوهر آمد از ازل — خاص شد بر عام احسان شمیم
حسن اخلاقی که از حق یافته — ارجمند آمد از ان شان شمیم
نی پسند خاک زیر پای او — آسمان آمد بفرمان شمیم
چون سخن سنجی مسلم شد برو — پس سخن هم آمده جان شمیم
صاف گفتاری که گفتاری خاص است — عام شد اکنون به پیمان شمیم
اندرین گفتار زیوانی نوشت — قاطع آمد تا که برهان شمیم

خواند اظهر از پی تدوین او
۱۲۶۳
هست نور طبع دیوان شمیم

اشعار

چو امراؤ مرزا است مرد فہیم | در اخلاص دارد تخلص شمیم
بگفتار دلچسپ شیرین بیان | کہ گیرد ز قند و شکر ترجمان
کلامش چو مقبول شد در جہان | بسے کامیاب است از ہنر زمان
فصیح البیان ہمچو او نیست کس | زگفتار او خلق شادست و بس
بہ ترتیب دیوان چو ہمت گماشت | فراہم نمود آنچہ برگزیدہ داشت
پی سال تدوین گفتار خوش | خرد مژدہ داد با اطہر سینہ ریش

شامہ پرور گشت از نسیم جنان
کلام شمیم است نوری بجان

کلام عارف شیرازی خجستہ نہاد | مرتب آمد چون از علی محمد خان
نوشت خامہ اطہر ہمین پی تاریخ | بہار خاطر عالی جناب زیب جہان

خباب قبلهٔ آمال ابن تراب علی بیت — که گوی فخر و شرف در جهان ربود از حلم

نوشت از پی تعلیق حسنش اطهر — رساله ست همایون برای طالب علم ۱۲۶۴

هست عطای قدیر رب علی جان عرصهٔ عالم را — تفر داد از فیض و نوالش در جهان زینت

وقت سحر فکر چو اطهر بهاتف غیب — گفت پی تاریخ که تنیه قطب الدوله البادر ۱۲۶۳

بادی حسن که باشد جان مجسّم التفات — فرزند یافت امروز از فضل رب متعال

حسنش چو مهر انور اقبال از افروخت — دولت بکام باشد دائم ز حسن اعمال

فخر نسب که آمد در گوهر شش مسلم — حسن حسب مبارک فرخنده باد اقبال

علم از عمل بتر زین عملش ز علم تمام — حلم و وقار از وی باشد بهر حال

۱۲۶۴
اطهر برای بندرش آورد این دو تاریخ — بیدار بخت آمد خورشید جاه اقبال

چون ز حکم مصاحب الدوله — گشت تعمیر پنج روش گلشن
نام نامی او مصاحب گنج — خوش لقب داد آن امیر پاک دین
مدفن او چه آنش خوش شد آن گنج — با سعادت مدام باد قرین
امر ضی آن امیر صاحب جاه — هست تاریخ عزت بر ده نشین
۱۲۶۴
اطهر از بهر ملک شید الوقت — اید آسوده در بهشت برین

ز اقبال سلطان عالم پناه — چو تقویم منظور مطبوع شد
۱۲۶۴
پی سال طبعش خرد گفت اطهر تو — چه تقویم نوروز مطبوع شد

سجدهٔ شکر حق بجا آورد چونکه باقی نماند هیچ هوس
وقت تبدیل جامه خواند اظہر پوشش نواب ہر چه خواہی بس ۱۲۶۴

گردید ز اظہر این چه تاریخ
دل چسپ مکان فیاض علی ۱۲۶۴

تاریخ بنای ان چه دلچسپ آمد فیاض علی مکان چه دلچسپ آمد ۱۲۶۴

تشریف شریف چون بمجلس آورد نواب خجسته بخت فرخ القاب
خوش خواند بمدیحه در ثنایش اظہر خورشید جناب چه اوج نواب

بعث امام شاه وقت چو حیدر حسینی بر همه بخشش کند سیم و زر و در ابد
اظہر فرخنده فال خوش پی تاریخ خواند جلوه حیدر حسینی مثال الله در ابد ۱۲۶۴

سلطان سکندر جلوه اوجلال　　اقبال ز دولت او قایم

اطهر نوشت بهر تاریخ　　اقبال خجسته باد دایم

چون سعی نادری فرزند دلبرانه سال　　سجده شکرانه در درگاه حق اوحدها

زد رقم اطهر پی تاریخ خوشی ای عجب　　با ولادت بهره یابد سعادت دایما

پی وحید حسین امروز خلعت　　عطا شد چون ز فضل او تعالی

نوشت اطهر برای سال تاریخ　　که با خلعت ابد اقبال زیبا

بهر جشن این منزل فرخ اسما　　جو جشن بپا شد بود صاحب صولتیا

از پی تاریخ زد اطہر رقم ۱۲۶۳
قصر سلطانی مبارک دولتی

روحی و قلبی چو بکام آمده
جسم که خاکی است در جنان بود

از پی تاریخ وی اطہر نوشت ۱۲۶۳
مخزن اسرار ازل جان بود

چنان سلطان عالم حکم فرمود
شود از فرشش زیبا قصر دلچسپ

تو ای اطہر بخوان از بہر تاریخ ۱۲۶۴
چمن آراست زیبا قصر دلچسپ

ز افضال الہی بہر نواب
چو فرزندی شگفتہ بخت آمد

پی تاریخ میلاد سعید ش ۱۲۶۴
نوشت اطہر که یاد بخت آمد

دیباست ہمی اطہر خداوند الرحمن

۱۲۶۲

افزود عزت شاه از مهر زمین

چو تیار شد خانقاهی دل افروز   پی خدمت اینجا امیران
نوشت اظهر از بهر سال بنایش   رهی خانقاه جلوهٔ فقیران

وضع
۱۲۵۴
لاله کدار نانته سی ریاہی شوالا

قبلهٔ امال چون حیدر علی است   افتخار از شان والایش جلی است
عالمی عالی نسب فرخ نهاد   فاضلی فرخنده خو والا نژاد
جلوه گر خلق محمد از جبین   خلق از خوان نوالش ریزه چین
قدردانی همچو تو دیگر کجاست   عام از تو در جهان فیض و عطاست
در ثنایت بس همین ابیات خوش   دولت ابد بهره یاب از علم تو ۱۲۶۴

بر سر لوح مزار اطهر نوشت ای معزی   جنت الفردوس را بنیاد این آزاد

چونکه محمد رضا عارف از شش جهت   واقف از راز کتاب سر دو دین اشد
داشتی از حسن خلق خاص حق بهر عام فیض   زین شرف اندر کتاب صدر نشینی آمده
عازم فردوس شد آخر کار از ان برزخ   طایر جان بر فلک اوج برین آمده
بر سر لوح مزار خامه اطهر نوشت   مسکن این پاک دین خلد برین آمده

میر معصوم از جفای آسمان چون شد هلاک   بر دل احباب داغ از انتقال خود نهاد
بهر تاریخ سال وفاتش با ندای اطهر نوشت   جنت الفردوس بهر مومنان پاک زاد

شد چو دیوان دوامی ترتیب   در جهان گشت اعتبار خفا

بهر تاریخ خامهٔ اطهر　　　زد رقم خوشنما نگار حنا ۱۲۶۴

توپ خانه عطا شد امروز　　　از پی خلق جهان ذی حوصله

بهر تاریخ رقم زد اطهر　　　توپ خانه با انیس الدوله ۱۲۶۴

انیس الدوله فرخنده القاب　　　چو مقبول جناب پادشا گشت

عطا شد مسند زرین و قلیان　　　که شانش برتر از اوج سما گشت

پس اطهر از پی تاریخ آن خواند　　　همایون مسند و قلیان عطا گشت ۱۲۶۴

مفتی سعد الایام [illegible]　　　در وجود سعد الله آفاق را زینت

سلطان عالم امروز فتوای [illegible]　　　از رای نیک طلب کرد خوشی دید [illegible]

اکنون نوشتن آمد اظہر تاریخ رحلت مرید آغا بیگچری ابیات
۱۲۶۳

در فیض رحلت مہذبت باشد | محمد رضا عارف حق گزین

بسے متقی بود روشن ضمیر | ہمہ فعل او با سعادت قرین

خجستہ مناقب ہمایون نہاد | چو ابرار در گوشۂ خلوت نشین

بہر کس خبر دادی از راز مرگ | [illegible]

ز اظہر بخوان بہر تاریخ سال | بہار بہشت برین پاک دین
۱۲۶۳

چو گلگشت جنت بخاطر گذشت | ملایک رسید از یسار و یمین

ہمراہی ارواح ابرار بود | بہار [illegible] عارفین

پی اظہر در الوقت خوش لفظ رقم
۱۲۶۳
بہار بہشت برین پاک دین

چو بنهٔ احمد علی پاک نهاد — چشمهٔ فیض و مصدر کرم است
یافت آن دختری خجسته لقا — که به پیشش فروغ ماه کم است
بهر سال ولادتش اکنون — خواند اظهر که دختر دویم است

مصرع دیگر رقم زد اظهر از فکر رسا
هست این دیوان ثانی هدیه پاک صفا ۱۲۶۴

دگر تاریخ از اظهر قدم آ بست — کلام دوم عبد الکریم است ۱۲۶۴
کاف لام الف میم دال واو میم عین با دال الف لام کاف را یا میم

چون معین الدین صاحب سلیقه — ناگهان از درد پهلو شد هلاک
بر مزارش خامه اظهر نوشت — هم ابرار است علیین پاک ۱۲۶۴

چو دوشیزه ام داشتی جمع صعف — شب و روز کردی یاران شور و بشتی

ز تدبیر عاجز نوازی رحیم	بنا یافت ایوان نور عین
پس اظهر بشکرانه اکنون بجوان	ز حضرت [illegible] عنایت حسین

نمود

چو تصویر میرزا محمد تقی	شد از طبع مرطبوع و خاطر پسند
خوش اظهر رقم زد بهنگام طبع	که تصویر میرزا بود ارجمند ۱۲۶۴

پیش قبض از برائی بح عدو	شد عطا از حضور دارائے
بهر تاریخ او نوشت اظهر	چه بود پیش قبض زیبائے

کلاه کیانی پر از لعل و در	چو در جشن عید از عطایا شاه
عطا شد بنواب دانا اظهر نوشت	که بخشید سرکلی عالم کلاه

خسرو عہد از پی مفتاح ملک　　کرد عنایات ز کرم بیکران

پس پی تاریخ خوشش اطہر نوشت　　خلعت اعزاز دہد جاودان

تہ ۱۲۶۳

پی نواب عبد الباسط از نو　　چہ گلہا باد از ہر سو بیاورد

چو این حنا رسید اطہر رقم زد　　گل حنا ز بیخ خوشبو بیاورد

بہ ۱۲۶۷

چون پی نواب ہمایون خطاب　　رفعت شان ہست ز کیوان بلند

در خور آیین بزرگان دین　　رسم نکاح آمد خاطر پسند

فخر خواتین ز شرف کامیاب　　قرعہ اقبال بدولت فکند

شکل فرح داد بشارت خان　　دولت بیدار شده ارجمند

۱۲۶۳

اعتماد الدوله چو بهر مباهات و شرف ساخت اندر وسط چوک این مسجد

در حضورش هر یک خواند اطهر مسجد پاک اعتماد الدوله باشد یادگار ۱۲۶۴

چو شب عقد نکاح انتباث بحکم شرع همه رخصت تحمل کرد

نوشتن از پی تاریخ شد رد اطهر گل سر در بکظرار از دل کرد ۱۲۶۴

چون بر صد و بگذارد پس مفتون این رشق صد و شصت شد باز

اطهر بنوشت از برای تاریخ تاراج جمال هوش ارباب نیاز ۱۲۶۴

این محمد حسن بفضل خدا با سعادت چو پور یافت قرین

بهر رسم عقیقه اش امروز — خوان دعوت نهاد تا تزیین

خواند اظهر برای تاریخش — ۱۲۶۴ هست این محفل ثواب آیین

آه بعهد شباب اظهر شیرین بیان — کرد سفر از جهان بدر جنان ناگهان

رفت چو اظهر بفکر از پی تاریخ سال — گفت ملک داد جان شاعر شیرین زبان

چون رصد خانه سراج الدوله — کرد در مسجد جامع طیار

بهر تاریخ رقم زد اظهر — ۱۲۶۵ جای رفتار نجوم سیار

بهر تاریخ گلبه توای اظهر — ۱۲۶۴ واه ایا یه هدیه اختر

قصد بیت چو خواست قطب الدوله — طالع بیدار فصاد ستش فرخ ازو — مفتاح

از پی تاریخ نشستش اظهر فرخنده فال — ١٢٦٤ زورقم یاقوت بار آمد کتب گلبرگ او

عبدالباسط خجسته القاب — فرخ اقبال بخت بیدار

اظهر خواند بمدحت او — ١٢٦٤ زیبا کردار حسن گفتار

بدربار خاقان چو این فصل حق — سزاوار شد بهر نظم جهان

پس اظهر ترا خواندن آمد ازو — ١٢٦٤ عیان آمده فضل حق جاودان

دوستش اظهر پی تاریخ نام — ١٢٦٤ زد رقم شیخ محمد اکرام

چو بی جان شد اسحاق فرخ سرشت		بخم جان اسحاق اظهر نوشت ۶۴

تاریخ صبیه

چون برای سید مهدی حسن		رشک مهر و غیرت ماه آمده
ز در قسم اظهر پی میلاد آن		نور چشم عصمت و جاه آمده ۱۲۶۴

تاریخ

درین بزم آن راجه با فر صولت		چو یوسف عزیز است فرخنده از خد
همین در سنا لیس خویش اظهر رقم زد		چه با شاعری نوجوان آشنا رد ۱۲۶۴

تاریخ بنده

به تاریخ بنده اظهر		گفت این جای جلوه مظهر ۱۲۶۴
مظهر عالی طبع نوجوان		منزلی آراست چو در زیر گل
ز در قسم اظهر بر ارشش همین		تربت صاحب طبعی اهل دل ۱۲۶۴

تاریخ فتح

فتح و نصرت نوشت کلک قضا　　بهر واجد علی خان جهان

شد مظفر چو بر عدو امروز　　آن همایون نهاد فخر زمان

کوس اقبال شد بلند آهنگ　　حاسد آمد خراب و سرگردان

هر که پیچید سر ز فرمانش　　گشت معدوم در سم اسپان

بهر خوشنودیش بگو آ اظهر

شاه رمیت بدشمن ایمان ۱۲۶۴

تاریخ شادی [illegible]

داد در طوطی سخن داد چو از عیش نشاط　　در نایاب بلاغت بثنائش سفتم

بهر تاریخ چنین مژده می‌بخشد آن　　وصل معنی و سخن سعد همایون گفتم

سخن چون ثبت سخندان در سخن سنج — ز نور معنی او بند پر نور

بجشن طوی عروسی شیبت آب — خدا دارد مدام از چشم بد دور

شود سر دراز دیدار فرزند — شبستانش ز دولت شد معمور

مبارک باد این طوی فرخ بخش — که آمد معنی نور از علی نور

نوای اطهر بخوان از بهر تاریخ

سخن باد آمد از طوی سرور

تاریخ دیگر

چون امیر الدوله عالی فرخ خطاب — آمد اندر لکهنو خوش بهر فیض بیکران

نذر کرد این مصرعه برجسته اطهر بمدح — معتمد باد دولت اقبال نواب جهان

چو خاتون آفاق فرخ خطاب — بذکر حسین سعت اندر مکین

شد از روشن علی خان بنا این چشمهٔ فیضی   ز فرط همت او فیض تمام عالمی یابند
نوای اطهر بیاد خوش بگو از بهر تاریخش   بس از آب زلالش شاد کام عالمی یابند
١٢٦٤

تاریخ باغ

پی تفریح دل روشن علی خان   چو باغ آراستند از گردش دورد
١٢٦٤
نوشت اطهر برای سال تعمیر   بهار آرا گلستان وه چه گل کرد

١٢٦٢
مسجد
اطهر همین بنا رقم زد بر لوح فرقد   از فر یک نوجوانی باشد قیامتی

تاریخ عمارت باره

احسن الدوله چو این آراست قصر   از برای ذکر شاه خافقین
١٢ ٦ ٤
بهر تعمیرش همین اطهر نوشت   این مکان نذر احباب حسین

تاریخ عمارت

بنا برست این قصر شکرانام — چو مهدی علیخان فرخ نهاد

ز اظهر رقم بهر تاریخ او — به بستان اقبالش آباد باد ۱۲۶۲

تاریخ وداع

چو از منطق و فقه فارغ شدند — محمد علیخان پی گشت خورسند

ز اظهر بس آمد پی سال تاریخ — خصال همایون فرزند دلبند ۱۲۶۴

[illegible]

تاریخ صاحبزاده ذاکر حسین

چو نور چشم میر صاحب شاه علی امروز — پی از مقدمش گردید شادی این دل ما را

پی تاریخ سال خوش رقم زد خامه اظهر — که صاحبزاده ذاکر حسین پاک جان زیبا

در مدح

از عنایات شهنشاه درین جزو زمان — شوکت و شان و شرف داد به دولت گویا

چو در کربلای معلی جناب — بیارست قصری سعادت قرینا

بحسن و صفا دلچسپ یافت — که در باب او دست روح الامینا

دگر غار مهدی دین مبین تا — بفخر دل شرف رشک جلد بریا

مکانی پی عسکری بن — چو تعمیر فرمود عصمت کبریا

نوشت اطهر ابد تاریخ او — شود بارگاه شهنشاه دینا

صاحب بانی

تاریخ ختم نامه

شد عاشق چو نامه معشوق — چسان از سال انسلاک گهر

از پی سال ختم آن نامه — جلوه خیز بهشت نوشت اطهر

۱۲۶۴

تاریخ عبد القادر

از جهان چون رفت عبد القادر عالی نسب — جنت الماوا ء طاهر مولد رب ذو المنن

بر سر لوح مزارش خامه اطهر نوشت — شد مقام آن ابد جنت از اعمال حسن

۱۲۶۴

ام

پی تاریخ اکبر شاه میرزا کشان نوشت اطهر همی افسوس ختم کنان ۹

چو این دو شیره و فرزند دلبند که در عالم نشان اوست اکنون ۵

بفضل التفات جد والد شود صد ساله زیر چرخ گردون ۶

درین پیرانه سالی چشم آن بود که از فیضش شوم مرهون و ممنون ۷

قضای آسمانی این چنین رفت همه کار جهان گردید دیگرگون ۸

ایضاً

زد رقم اطهر در تاریخ وفات چون بجنت رفت بانوی جهان

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

از پی آرام آن فرخ مآل دید جائی نزد خاتون جنان

خداوند بهر اطهر چنین نهاد

تاریخ قبر قلبیاله لواب خوش بهار رحمت باد ۱۲۶۴ از انتقال شاه

کرامت را علی شاه گو معنی ز جام بیخودی فرمسعود جوان مست

ازین دار فنا اسباب بستی بسوی جنت الفردوس کی برست

مرقد

پی تاریخ مرصع سال مرقد او نوشت اطهر کرامت منزلی بهشت

تاریخ وفات سید عبد الحکیم صاحب

بود این عالی نسب فرخ نهاد محسن آفاق با طبع سلیم

از پی اسود کی جاودان قصر جنت داد چون رب کریم

بهر تاریخش اطهر پیر عقل گفت داغ سید عبد الحکیم

تاریخ مسجد اعتماد الدوله

جناب اعتماد الدوله آراست چو این قدسی نشانی عرش تزئین

نوشتن بر فرازش باید اطهر زهی آمد عبادت خانه دین

قطب دولت هست چون مفتاح ملک — شان عالی دارد و فرخنده خو

در حضورش پس ثنای اطهر است — روز افزون باشد این اقبال او

تاریخ طبع مخمس

چون نمطبوع کلامش باشد — سروری و رتبت بسی عالی طبع

وقت طبعش چو رسید اطهر خواند — روح پرور آمد مخمس از طبع ۱۲۶۴

تاریخ طبع [illegible]

چو مطبوع جهان گشت این مسدس — ز اصلاحش شده پر گوش رنگین

بوقت طبع خوش بنوشت اطهر — کلام سروری مطبوع شیرین ۱۲۶۴

تاریخ دیوان محمد علی

محمد علی خرم چو اکنون — ز تدوین دیوان خود کامران شد

نوشت اطهر از بهر تاریخ ختمش — بعنوان دیوان فصاحت عیان شد ۱۲۶۴

تاریخ وفات نور خانی

ابن منعم خان چو پدر این دار فانی　　از جهان شد در دیار بی‌سفیر آه

از پی تاریخ سال انتقال　　گفت الحمد خانه منعم تباه ۱۲۶۴

تاریخ سید عبد الحلیم بنگالی

سید عبد الحلیم آن نوجوان نیکنام　　آمد از بنگاله و آراست مسکن لکهنو

در دیار بی‌منفعت تسلیم حق فرمود جان　　بر غریبیش گرید بسیار سکان لکهنو

بسکه می‌کوشید از حسن عمل در زندگی　　مرقدش را گرد از آن اعمال گلشن لکهنو

الغرض چون از جهان بر بست رخت زندگی　　داغ بر داغ از فراقش شد همه تن لکهنو

بر سر لوح مزارش پس نوشت اطهر همین

ملک مشرق مولد آن حسن مدفن لکهنو ۱۲۶۴

از تصنیف ابو القاسم خان

تاریخ طنبوره خان صاحب بختی کو

جان صاحب بهر نذر حضرت گیلان پیر — ساخت این طنبور چون آهنگ ناجش مشهور

۱۲۶۴

بهر سال اختراعش گفت آوای بحر — پر صدا آمد همین طنبور از آهنگ سرود

تاریخ وفات منشی نواب عاشق علی صاحب

محمد تقی چون بغم شد اسیر — چگویم چسان رفت ازین جا پاک

۱۲۶۴

زد اظهر رقم بر سر تربتش — که بد عالمی بود از عجم او هلاک

عالمی بود از عجم او

۱۲۶۴

تاریخ ولادت صاحبزاده نواب علی

چو فرزند سعید مقبول احباب — بی فرخ از جشن اقبال آمد

۱۲۶۴

پی سال میلادش اظهر رقم زد — چه نور از شبستان اقبال آمد

تاریخ وفات مولوی صاحب

اینما تولوا فثم وجه الله

۱۲۶۴
شوق وصال تو طبع سخنور   همین نعمت شریف آرید نوب

اینجا
چون هادی علیخان تشریف ز قدم   گلزار شده لکهنو باز از قدوم ال
اظهر پی تاریخ ز اقبال همین یافت   آباد سندیله شده از هادی علیخان

الحمد بیگم خجسته نهاد   شد چو امیدوار فضل اله
حاسدش از پی سقوط حمل   ادویه در طعامش کرد پگاه
بهر تاریخ او نوشت اظهر   قاطع بطن گشت دشمن جاه ۱۲۶۴

ابتدای فاطمه بتعالم چون شد   با غمزه و ناز و عشوه و حسن و ادا   باشد ماه جاه ودد
۱۲۶۳
شد بدر طالع همایون اظهر   عصمت عفت حیا جمال زیبا   زبیده

امجدی بیگم خجسته نهاد	شد جو امید وار فضل اله

حاسدش از پی سقوط حمل	ادویه در طعام کرد پگاه

پی درین کار برد جاسوسی	می زد بی بال جهد مرغ نگاه

طشت کارش ز بام خود افتاد	گشت الستی درون رگاه

گفت ای نا سزای زشت عمل	از من زار دیده چه گناه

بعد زجر و ملامت بسیار	کرد اقرار جرم نامه سیاه

بس دران حال جرمش نوشت ظفر

قاطع بطن گشت دشمن جاه ۱۲۶۴

شد چو مفرد نج از ادای خیر الورا	کرد جشن طوی احمد بر زشان بلند

از پی تاریخ سالش ظفر خنده فال	زد رقم بادا الهی این ومشتاق ارجمند ۱۲۶۴

درین جزو زمان نواب قطب الدوله از خلافت　　هندو را غنی فرمود چون بنیاد دولت واستان.

سر از ذات را مدار از ظهر که خواند در حضور شاه اکبر　　که بر جان من مسکین ترحم زیبد این نواب. ۱۲۶۴

بیا

بهار آر از گل گلزار خوبی　　عطا کرد و بید چون احمد رضا را

پی میلاد او ظهر رقم زد　　زهی سرو تمنا همت زیبا ۱۲۶۴

عمریست که نامه و پیامی نرسید　　بر خاطر خسته هیچ مرهم ننهاد

پس صبر چگونه این دل زار کند　　خورشید جمال باز آمد یاد ۱۲۶۴

شقه بنوشت چون از التفات　　شد ورود او سرور جهان

از پی ایراد خوشش اطهر نوشت   شد عنایت نامهٔ منور جان بابا ۱۲۶۶ھ

چو در پیشگاه عنایات خاقان   پذیرا نشود انکسار و غلامی
مشرف ز لطف حضور شد آن آید   که باشد از آن تا در آفاق نامی
در آن وقت اطهر چنین یافت از دل   زهی عفو تقصیر آید گرامی ۱۲۶۶ھ

کف همت پی تعمیر مسجد   چو احمد خان حق اندیش بکشاد
نوشت اطهر برای سال تعمیر   که باد از حق عبادت خانه آباد ۱۲۶۶ھ

چون کف همت پی تعمیر احمد خان گشاد   باد محفوظ این مقدس منزل از چشم بد
بهر تاریخ بنائش خامهٔ اطهر نوشت   جلوه گاه ماتم سردار اهل بیت آباد ۱۲۶۶ھ

از روی بهار آید اینجا — بر صحن بقا و میمونش خلد
اطهر نو بخوان برای تاریخ — (۱۲۶۶ھ) باب دلچسپ پر ز کشش خلد

در خان خجسته بخت فرخ القاب — شد باغ چو رود گلشن باغ جنان رضوان
اطهر نو بجو از همین برای تاریخ — (۱۲۶۶ھ) گل کرد زهی بهار نو احمد خان

چو احمد خان پی کسب مباهات — بنا ز درست نیکو خوش این چاه دولاب
سرنوشت اطهر پی تاریخ سالش — (۱۲۶۶ھ) که باد از چاه او هر تشنه سیراب

ساخت احمد خان پل از بهر ثواب — رهروان را آبرو از جام گل

پس پی تاریخ حوشش الهد نوشت　خاص و عام شود دل باشد پل

چون برای مسافران ارست　این سرای وسیع خان جهان

زد رقم الهد از پی تاریخ　کامگار از سرای احمد خان

۱۲۷۵

بس ارجمند مرقد نور الدین

۱۲۷۳

چون غلام علی خان جهان　ناظم ملک حضرت خاقان

از عطا و عنایت نواب　خان عالی نسب خجسته جناب

یادگار وزیر صاحب جاه　اسم حامد علی عزت ماه

نایب سواره کرد یده　بهشت چون رای او پسندیده

شد چنان انتظام او در ملک　که رعایا رسید از هر ملک

نو سر کار شد و صول تمام | در همه ناظمان بر آمد نام
تاریخ
سال خوانند هر محبوب | عمل سیوار آره کرده خوب ۱۲۶۸

پس تو اطهر بیا برای دعا | دست بردار در جناب خدا

تا جهان است در جهان باشد | فضل حق کارساز آن باشد

سر احمد علی پاک آئین | در جهان شاه نیکنام آمد ۱
از عطا و نوال و جود و کرم | فیض بخشای خاص و عام آمد ۲
هر دم هر چون شنید این حشمش | بهر در یوزه صبح شام آمد ۳
همه تن شد چو حرف در طاعت | بخت و دولت غلام در آمد ۴
در دلش هم برای حرف و ترف | عم آل عبا مدام آمد ۵
بهر این ذکر نیز آراست | که فلک خود بتمام آمد ۶

۷ آن مصایب که برابر رفت — یاد و زدیش بر قلم آمد

۸ العوض چون ز خسی زینت داد — آن عمارت با ختتام آمد

۱۲۶۳

۹ زود رقم اطهر از پی تاریخ — خانه با تم اتمام آمد

از پی فاتحهٔ عبدالحق — در ردولی چو شد این پیر دوران

آنکه القاب بطور الوی داشت — زنده دل سوختش بر پیر و جوان

هیضه کرد و جهان را پرورد — وای در چشم زدن کرد جهان

که به سیه کوش فلک گردیده — هم زمین گشت زخم خاک فشان

پس در آن حال حبیبی اطهر خواند

۱۲۶۴

در ردولی چه جوان رفت از حال

از جمادی ددیم بازدهم — هم ز ایام دلا جمعه بدان

ناظم ملک حضرت خاقان | شد غلام علی خان جهان
خان عالی نسب خجسته نهاد | ارجمند و لئیق و صاحب زاد
حفظ پیمان و عهد در همه کار | ملک از او یافت رونقی بسیار
علم راستی چنان افراشت | بنجر آباد شد زبانی کاشت
قابل الزرع جمله شد آباد | ممکن الزرع نیز فایده داد
شد چنان انتظام او در ملک | که رعایا رسید از هر ملک
کاشتکار از لقاء ویش خرم | از خیر دارایش جهان بی غم
زر سرکار شد وصول تمام | در همه ناظمان برآمد نام
بهر تاریخ او ست ای محبوب | عمل بسواڑہ کرد چه خوب ١٣٦٩
پس تو اظهار بار ای دعا | دست بردار در جناب خدا
تا جهان است در جهان باشد | ظل سبحان مدام باشد

[illegible]

۱۲۶۴ھ

تو ای اظهر چرا در فکر هستی　　بخوان تاریخ ان پیغام آورد

چون نیابت ولیعهد از اوج بخت گردید　　خان تخت آیین میرزای فخر دوران

۱۲۶۴

اظهر برای تاریخ این مصرع رقم زد　　بادا مبارک همایون میرزا حسین علیخان

نماز

چون نخواند احمد خان　　در عبادت سرد قلبش بود

پس تو اظهر بخوان تاریخ　　که نماز از حضور قلب بود

تو ای قطب دولت درافشان ملک　　تو از بنده اهل هنر امد بجا

۱۲۶۴ھ

همی خواند اظهر بمدحت مدام　　که نواب فرخ سیر آمد بجا

از عنایات ولی عهد امروز | آمدی سرور اقلیم زمن
منصبی یافته روز افزون | اندرین کار بماندن همه تن
زین نیابت بوزارت سنجد | از وزارت بکه گویند سخن
دولت و حشمت و اقبال مدام | حق بود حافظت از شور و فتن
بهر تاریخ رقم زد اطهر | این نیابت ز وزارت احسن
1264

نور

باتو که زند دمی مساوات اکنون | ساوات ز خاک و آدم از خاک آید
در مدح
اطهر سزد این که خوش بخواند | اولاد علی خجسته و پاک آید
1264

قطب الدوله قطب علیخان جهان الملک جهان مفتاح | مددی خاص ظل الهی بی انباز ازل سبیل
خواند بجد حشش مصرعه موزون اطهر بادا شیخ میرزا | قطب الدوله قطب علیخان بنده نواز ازل
1264

چو فرزند برای نور احمد شد عطا امروز   بنام نامی او شد خوش اقبال سرمد شد
پی تاریخ و هم اسمش رقم زد خامهٔ اظهر   که یاد رحمت آمد اسم او خیرات احمد شد
۱۳۰۴ھ   ۱۲۶۴ھ

بود چون این از غلامان رسول   کرد حق بهرش عطای بیکران
بهر ارشش خامهٔ اظهر نوشت   باز اول منزل حافظ خبان
۱۲۶۴ھ

گشت امروز زینت فردوس   چون غلام رسول پاک سرشت
بهر تاریخ خامهٔ اظهر   حافظ مصحف مجید نوشت
۱۲۶۴ھ

زیب جنت چو شد غلام رسول   داد رضوان بے مبارکباد

بهر تاریخ رقم زد اطهر — جای آرام نبی حافظ باد

۱۲۶۴

در بزم عیش و عشرت اطهر صلا دهد علی‌شان — چون خواجه دعوت از سر اخلاص کرد سالی که نهاد

امد همین ندای خوشش از برای تاریخ — صفر بر از سال نمونه بدر گره باد

۱۲۶۴

چون جناب دیانت الدوله — از عنایات بادشاه زمن

روز نوروز رنگ هنود ریخت — صرف کرد او خداش از همه تن

یعنی از است مسجدی عالی — در مقامی که داشت شور و فتن

گشت خاموش ناله ناقوس — از خروش اذان بر مومن

پس در آن وقت خوش نوشت اطهر

بهر مومن ست قبله حسن

۱۲۶۴

کو

اطهر برای تاریخ این مصرعی از بر کرده نمایان صوبه دار

خلعت فاخره گرفت از شاه قطب دولت بفرط نازد باز
هواخواه او بخواند همین بس با جناب خلعت اعزاز

به تقدیم نیاز فدویانه مکرم آمده فرخنده القاب
سزاوار امداد اطهر نوشتش مکرم فیضیاب امداد از آب

در بزم دبیر دولت جاه هر وقت همین رباب و چنگ است
امروز نوشتنی است اطهر آهنگ رهی بچلتر نگ است

جوان طالع جوانبخت جوان بال | امین الدوله فرخنده القاب
جزاک الله فی الدارین خیرا | زانعام تو شاد آمد احباب
درین جزو زمان الحمد لله | بدور تست در ساغرها تاب
زافضال تو هر کس کامیابست | فتاده بر درت هر شیخ و هر شاب
تو هم اطهر جوان دار یادگر گوش
کدا امیدوار از فضل نواب ۱۲۶۴

باوصف ذکاء و دانش و فهم درست | هیچید سر آه خود زارشاد علی
چون رفت ز حکم شاه اطهر الوقت | بنوشت شده خراب اولاد علی ۱۲۶۴

باز آباد صحبت از نفقت ۱۲۶۴
اچهی صحبت ذلی بی
۱۲۶۴ ...

شہسوار آسمان حشمت آفتاب سپہر کا — خان قطب الدولہ فتح جنگ عالی جناب

اختر برج کرامت شمسۂ سقف فلک — نیر گردون حشمت عالم علم و صواب

قدر والا آسماں ہی حلم عالی ہی زمین — عزم فرخ باب نصرت حکم اقدس فتح باب

سرکشوں کے گردنیں جھکتی ہیں پیش آستاں — آپ کا اقبال عالم میں ہوا مالک رقاب

منہ پر اس تلوار کی آب آتش کی لگا گئی منہ — منہ تو دیکھو منہ کرے اگر اس طرف آفتاب

مہر کا گوری ہی حد ہی شوق گہت ہو دکھئی — دیدۂ مشتاق طلعت جا کے پاسی فیضیاب

یہاں تلک پہنچا ہی رتبہ اس عطا و جود کا — مہر و مہ کے سیم و زر سی ہی سرا معمور باب

دست گوہر بار کی حسرت سے ای عالی وقار — کیا عجب گر چرخ پر ہو خشک دامان سحاب

کرتے ہی بخشش میں یا ملاقات ہو گر تب تو — خجلتوں سے ابر و دریا چشمہ یا شور گرد آب

ذات عالی سی ہوا ہی رنگ گلستان سخن — آپ نے پایا ہی دم سی باغ معنی آب و تاب

لکھہ سکی کیا بیک قلم اظہر یہ اوصاف جناب   ہوش گم کرتا ہی اس جا پر طبیعت پایاب

مصرعہ رنگین سنا ہاتف سے بوقت دعا

۱۲۶۴
جاوداں یارا بہ عالم کامبخش و کامیاب

شہنشاہ جہاں سلطان عالم   بخشش خسروانی جام بخشی

بمدح ہند کا شاہ جم جاہ   بخواں سلطان عالم کامبخشی ۱۲۶۴

نواب صاحب اظہر جو کچھ کہیں بجا ہے   ایسے ہی ہیں جہاں میں خرم و دام فتوح سر بلند

تاریخ کی جو سوچ فکر اے لکھوائی سخنور   کہتا ہی یہی اظہر ہی آدام فتوح سر بلند ۱۲۶۴

از بہر شرف غلام عباس   مجلس آرا ز مثنوی افزا

اظہر ہو نوشتہ بہر تاریخ   مقبول حسین نذر بادا

در شادی همشیره امروز غلام عباس — از فرط نشاط عیش کرد و بدید پیرا

اظهر پی تاریخش چو یافت همین مژده — پس شادی همشیره مبارک بجهان بادا

خان عالم دیانت الدوله — فدوی خاص ظل سبحانی

پاک جا پاک باز پاک آیین — همه تن صرف حکم خاقانی

رفت نور ورنگ هویدا گشت — شد عیان صولت مسلمانی

یعنی آراست مسجدی عالی — جمع شد خاطر از پریشانی

بهر سال بنائش همی اظهر خواند

گفت همین است قبله ثانی

حکم سلطان عالم آمد عام — خاص از بهر صاحب ایمان

همه تن صرف یاد حق باشند که شود تا از آن منور جان

هست چون این دبیر الدوله فدوی خاص حضرت خاقان

مسجدی عالی بنا فرمود چوک را زیب و زینت بستان

اندرین جا که شد بنا مسجد هست بتخانه در عبادتگان

شد چه خاموش ناله ناقوس از نهیب و جلال بانگ اذان

به تاریخ او نوشت اظهر

۱۲۶۴

ثمن مسجد شود رفیع الشان

سرگرم صفت تیری بنا این بر انسان ہے اے مظہر صد خوبی تو قطب علیخان ہے

تیرا ہی جہاں دفتر ہی صاحب طینت کا اک صفحہ باطل وہاں آئینہ حیران ہے

کیونکر تری دنیا میں ہو فیض نہ جاری ہے دریای مروت ہی سر چشمہ احسان ہے

چشم طلب اک عالم رکھتا ہی صدف سا ہے نیسان کرم ترا دست گہر افشان ہے

ہی کیسی رقم تری اوصاف زباندانی | جو منہ سے سخن نکلا سو گوہر غلطان ہے

ہمسر ہو کوئی تجھ سے کیا علم و فضیلت میں | فرزانہ عالم ہی استاد سخندان

تحریر عطارد کیا لو سنخے تری انشا کو | کیا صفحہ گیتی پر لو نقشے خاقان

تمنا ظہوری کو ہی دعوی شاگردی ہی | طغرا ہی تری آگی اک طفل دبستان

رنگینی عبارت کی ظاہر ہی تری خط سی | جس سطر کو دیکھوں ہی شاخ گل ریحان

مسطر ہی سر مطلب تیرا خط ابتر سی | اور چشم تلطف ہی گلہا صاد نمایان

جوہر ہیں بہری تجھ میں کیا قیصر سی لے آئی | گشتی ہوئی دریا کی ہر موج پریشان

ارباب سخن کی ہی تو قدر شناس تو ہیں | اسواسطی یہ اظہر ہی اپنی ثناخوان

تاریخ اگر کہلو منظور سخنور ہو

۱۲۶۴

لکھئی کہ نشاں جاہ یہ دولت علیا ہی

و باینت ہمین باشد ای کامگار | که افزون کند منصبش پادشاه

چراغ از دا اکرام شد در جهان — ز اقبال سلطان عالم پناه
پی مسجدی خاص بر خیر حق — هوا خواه سرکار و هم خیرخواه
بنا کرد مسجد پادشاه لشکر — بیاراست چاهی برای اله

نوشت اطهر از بهر تاریخ او
که هر تشنه سیراب آید ز چاه

فرخ آباد پھر ہوا آباد — دی مجھی نے مخبر نے اچھی حبیث
بہر اجلاس تا لکھی اطہر — کہ یہی ہی مخبر نے اچھی حبیث

بآیین پاکان فرخنده عنوان — شد از بهر همشیره جان سوز عباس را
چو رسم نکاح ارجمند است اکنون — ز تعلیم آن فرحت اندوز عباس را
ممیز درین کار کرد حید آن — که آمد بعالم زلی افروز عباس را

چون جناب ریاست الدوله قصری آراسته بنام حسین

ذکر آل عباست صبح و مسا در عزا خانه خاص و عام حسین

هر زبان از پی حصول شرف میرود بر زبان کلام حسین

در مجالس که مومنین آیند بهره یابند از طعام حسین

بهر تاریخ اظهر غمگین

١٢٦٤

خواند جای ماتم امام حسین

خورشید اوج سرمدی آن حضرت است از تأیید گشت در فرزند عالی منزلت نور نظر منظور حشم

١٢٦٣

اظهر بے تیلا داد ای مصرع دل سوز نوشت امو محمد عسکری عالی جناب نور چشم

بیٹا جو دیا خدا نے بخشے حشمت اقبال شان شوکت

١٢٦٤

اظہر کہنا یہی روا ہے اچھا بیٹا شان دولت

چو امشب دعوت احباب فرمود — ازین سنت بسی بی شاد احمد
پی تاریخ خوش بنوشت اظهر — همایون ختنهٔ اولاد احمد

کرد منعم بیگ چون نذر حسین — این مقدس منزل فرخ بنا
۱۲۶۳
بر فرازش خامهٔ اظهر نوشت — هست از منعم چه این بیت العزا

چاه نو کند چو منعم بیگ پارسا زاده — دایم از آب زلالش شاد و خرم مردمان
۱۲۶۳
بر سر لوح از پی تاریخ او اظهر نوشت — از بنای چاه منعم فیض دارد جاودان

پی تاریخ این باغ مکرم
۱۲۶۴
ندا آمد اظهر بجو این باغ منعم

نوکر شاہ شد میر الہ دیا — نامور گشت در جہان چون ماہ

۱۲۶۴

بہر تاریخ او نوشت اظہر — فیضیاب آمدہ میر الہدیاہ

برگنا پل چو کرد کشن آراست — زر جہان داد بیت ابر و بسیار

۱۲۶۴

بہر تاریخ او نوشت اظہر — ودچہ پل گشت برگنا طیار

چو از نصرت اللہ درویش آزاد — بنا گشت این تکیہ بر سر راہ

۱۲۶۴

پی سال تاریخ بنوشت اظہر — کہ آباد آباد تکیہ از نصرت اللہ

بجلدوی تعمیر این خانقاہی

شنودیدچی سکہ فرزند دولت جاہ

میر اعظم علی پاک امین — ہی خجستہ نہاد و فرخ پی

۱۲۶۴ھ

مدح میں اوسکی بڑہ تو ای اطہر — اسم اعظم نہی ہمایون ہی

پی نواب نادر مرزا امر در — بسرعت برق کرد ارپدہ اسپ

۱۲۶۴ھ

نوشت اطہر برای سال تاریخ — چہ نادر نادر رفتار آمدہ اسپ

قطب دولت خرید چون شمشیر — عوض مبلغان چند جلیل

۱۲۶۴ھ

بہر تاریخ او نوشت اطہر — این چہ شمشیر ابدادد اصیل

قطب دولت کہ ہر بندہ نواز — مصدر لطف شہریار بود

چون درخت انبه اطهر را — دایم از جنت کامگار بود

۱۲۶۴

بهر تاریخ او بخوان الوان — میوه انبه خوش گلوا بود

بمسجد پی غسل بر جای عام — بنا کرد حمام چون رحمت الله

۱۲۶۴

نوشته اطهر از بهر تاریخ او — که بادا پی عابدان غسل گاه

ای که این شمشیر آوردی بیا — خون هر دشمن ازین صمصام ریز

۱۲۶۳

پس اطهر بهر تاریخش بگفت — هست بهر حریفان این شمشیر تیز

در آیین محبت راست این است — بود در کوی عاشق رتبت معشوق

۱۲۶۳

نوشتن بر مزار اطهر همین شد — که در پهلوی عاشق رتبت معشوق

در فیض بر خلق بگشاده بود — خدابخش آن عارف حق گزین

بسی متقی بود و روشن ضمیر — همه فعل او با سعادت قرین

خجسته مناقب همایون نهاد — چو ابرار پیوسته خلوت نشین

بدل کس خبر دادی از مرگ خویش سالها — که این است خوش شیوهٔ راستین

چو گلگشت جنت بخاطر گذشت — ملایک رسیدند از یسار و یمین

بهمراهی ارواح ابرار بود — بهار دل او روان عارفین

پس از ظهر در الوقت خوش زد تبسم — بهار بهشت برین [1264] پاک دین

این مخمسه نهاد

مرید محبوب شاه حق اندیش — سالک راه حق حقیقت کیش

همه تن صرف در رضای خداست — کار و بارش همه برای خداست

از خدابخش اعتقادی داشت — در دل این تخم مهر خویش میکاشت

[illegible]

چونکه وقت سعادت آمد پیش　　پیش او در از خاطر خویشا

پس خدا بخش از صفای دل　　کرد در دل برای او منزل

خوش بفرمود وقت رحلت جان　　طالب است آن خجسته بنیان

بعد من جانشین من باشد　　در وصیت همین سخن باشد

الغرض آن بزرگ رفت از جان　　بهر گلگشت روضه رضوان

خرقه پوشید این خجسته نهاد　　در جهان داد فیض بخشی داد

زیست در عیش جهانی زاد　　گشت از بند این و آن آزاد

خواند آن وقت بر سخن گویی　　عارف حق پرست و حق جویی

پس تو ای طالب برای دعا　　دست بردار در جناب خدا

تا جهان است در جهان باشد
رشد و اکرام جاودان باشد

پدر شرف علی چو آمد فرزندی کامد — روز افزون اقبالش بادا یا دولا در بخت

خواند اطہر از پی تاریخ این یک مصرع — آمد نور چشم مشرف امداد در بخت تو

اطہر بہر سال ولادت خوش نوشت این مصرع تو

آمد نور چشم مشرف امداد در بخت

نکاح امروز کرد اکرام احمد — ز جانی بیگم از فرخنده فالی ۱۲۶۴

پی تاریخ او بنوشت اطہر — رفیقہ صحبت پیرانه سالی ۱۲۶۴

بهر رشک این بانوی عصمت مآب — بود در پیرانه سالی غمگسار

گرد چون پدرود دنیای دنی — قصر جنت یافت از آمرزگار

بهر تاریخش پس اطہر زد رقم — جنت الفردوس زد وارد نگار ۱۲۶۴

۱۲۶۳

پی تاریخ او نوشت الهام   خجسته منزل امید احباب

چون محمد حسین پاک نهاد   عارف و کامل و خجسته نژاد

قصر فرخ بنا بنا فرمود   اندر آن طرح دل فزا افزود

شیشه آلات گوشه زان اد   آبروی بهار جنت بخت

از پی صندوق روی رنگ   شد بنا این نشیمن رنگین

بهر هر خوشنویس محل جای   بهر هر شاعر است ماوای

هر طبع دل قرار نکته خطاب   می شود طبع بر خجسته کتاب

جلوه علم و فضل بسیار است   بهر تکرار علم معیار است

باد آباد از هنرمندان   این همایون خلد نشان

بانی آن مدام شادان باد   باد از بند فکر و غم آزاد

هم

ملجای

بهر تاریخ او نوشت اطهر　　کعبه اندر میان نعرسان

این خجسته طلعت در مریم بقا　　باد محبوب دل و منظور چشم

١٢٦٣

از پی میلاد او اطهر نوشت　　نور چشم آمد به بیت نعیم

قال صولت قطب الدوله　　جان و دولت قطب الدوله

١٢٦٣

در مه جشن اطهر زیبا　　شان شوکت قطب الدوله

در شبستان مراد سید امجد علی　　رشک خورشید درخشان بر عرب ماه آمده

١٢٦٣

خامه اطهر پی تاریخ میلادش نوشت　　از گل اقبال و حشمت نو بر جا آمده

جهانی آمده از بهر دیدن　　چو صیت حسن این دربر طرف شد

۱۲۶۴
ز قطب الدوله اظهر گفت اوگی به   همایون پالکی برج شرف شد

ز اظهر پی سال تاریخ امروز   بپرسید گویا است طیرا ابابیل
۱۲۶۴
حساب جمل گر بیادت نشنو   تجلی طور است از هودج فیل

کعبه دین چون خلیل الله ما از راستی شد   هر ملک بر عرش گفتی در جناب کبریا
۱۲۶۴
هر مسلمان چو اظهر داشتی گوید برین   باز از یعقوب شد قبله ثانی بنا

چون بهر نفر زینب فرستاد   یک قاب پلاو سرفراز
۱۲۶۴
اظهر بنوشت در رسید شکر   لذت افزوده هدیه او

نه بسیار گوئی ست در شان صاحب — که خوش گویی آمد بقربان صاحب

چنین نغز و دلکش کلامی که گفته — مگر بر کلام ست احسان صاحب

پی جلد او منتی کرد همت — چو این دیو اجزو پریشان صاحب

چو در بستن جلد شد این اقبال — گواه فقیر آمده شجاعان صاحب

که اطهر درین کار بس بود مجبور — دل و جان او هست قربان صاحب

پس اکنون نوشتی سر دهر تاریخ

۱۲۶۴

بجان دوستا جلد دیوان صاحب

ص۳

پی اطهر بتاره خویشتن — فرستاد گشتل محمد رضا

خرد بهر سال رسیدش بگفت — فرستاد با مژده گشتل چها

۱۲۶۴

چون سه بهم انار جامن آمده　　از مزه محظوظ جان دین بود

۱۲۶۴

در رسید او همین اظہر نوشت　　خوش گوار آمدیہ جامن بود

احمد خان نی برای محفل　　بیٹھک کیا خوب یہ سجائے

۱۲۶۴

اظہر لکھی یہ اوسکی تاریخ　　روشن خانہ یہی بنوائی

در شادی نسل محمد رضا　　پی اظہر شدہ برگشتہ

۱۲۶۴

خرد بہر سال رسیدش بگفت　　در شادی نسل چہ با مزہ

چون جناب زینت الدولہ　　بندہ شاہ سلیمان آمد

مسجدی ساخت در میانہ چوک　　نام او نیک در جہان آمد

به تاریخ او گفت اطهر

١٢٦٤

قتیل عشق سلطان آمد

باشد ز عنایات شهنشاه منصب افزاست سمی خلافه

١٢٦٤

اطهر تو بخوان برای تاریخ آمد چه مبارک این اضافه

ای آنکه توئی بمسند دولت و جاه ذی شوکت و ذی شان ابدی جرئه

١٢٦٤

اقبال بحضرت تو خواند امروز مقبول بود اضافه طبیب الدوله

در رحمت حق چرا نه غنچه شود هردم پیش نگاه باشد خلد

١٢٦٤

اطهر گفتا برای سال تاریخ دایم آرام گاه باشد خلد

امیر الدوله فرخنده القاب   بنا فرمود چون این قصر پر نور
نوشت اظہر پئے سال بنایش   چہ قصر ارجمند از چشم بد دور
۱۲۶۳

کیوں کربلا بعجہ خاطر کہلی صبا   آئی میں آج بزم میں اہل ایاش تمام
اظہر نے سوچ سوچ کی تاریخ یہ لکہی   اوستاد دیکھو جمع ہوئی سب بلا تمام
۱۲۶۴

چون قطب علی خان فرح امین.

این قطب علی خان عالم   مقبول جہان بحسن اعمال
در مدح تو بس ہمین بگویم   اندر ادب غلام اقبال
۱۲۶۴

بهر خاقان وزیر دولت جاه　　میر عبد اللطیف خان آمد

در صفات مدبر الملک است　　در شرف فخر قدسیان آمد

چون بنا کرده است مسجدی در چوک　　کعبه را صد شرف از آن آمد

این مقدس مکان ز رشک بهشت　　بهر تسبیح عارفان آمد

پس نوشت اطهر از پی تاریخ

۱۲۶ه

قبله عرش آستان آمد

چون ز کلکته آمد این تصویر　　از عطای امیر ابن امیر

۱۲۶۴ه

بهر تاریخ او نوشت اطهر　　که جلیل است هدیهٔ تصویر

شد ز رحلتا در عهد شباب　　رشک قمر در خلد برین

۱۲۶ه

گفت پی تاریخش اطهر　　رفت از عالم قمر الدین

صبا آن شاعر شیرین بیانست — که گفتارش همه از حسن معمور

بر آن نازست فیض خاص و عام — از و هر دل گرفته گشت مسرور

بلاغت از کلامش توام آمد — فصاحت در همه اشعار مشهور

چو آید جوق جوق مستفیدانش — پی اصلاح و حک از قرب و از دور

پی آرام شان این گمر آراست — که تا از علم مانند ز کردند گور

پس اظهر بهر تاریخش رقم زد

شد اینجا در معانی جلوه گر نور

۱۲۶۴

ز اقبال انیس الدوله اینجا — چو ارجش آمد و هر شب بروز

پی تاریخ پنجش نوشت اظهر — ز نواب است قصری دلفروز

۱۲۶۴

محمد حسن خان زهی جلالت — مسخر جهانی عدو در کمند است

چو اخلاق تو خاص شد به عامی — در آفاق نام نکویت بلند است

ازین گشت سلطان عالم خبردار — که این حسن دربار گاهش پسند است

بفرمود منصب رساله عطا کرد — بر بیان تو چون این رسید شد

ز اظهر شد این حکم تا عرض داد — رساله محمد حسن ارجمند است ۱۲۶۴

چنین شاهد دربار لطیف — هر آنکس که دیدش پسندید رشید

همین زد دعا پس اظهر آورد — درازی عمر حبیب تو شد ۱۲۶۴

نوشتنی

دیگر نوشت تاریخ این اظهر نیکو

که رساله سوار آثار نوشته دید نیکو ۱۲۶۴

قصر دلکشا بس روح افزاست — دایم از چشم زائران در آمد

۱۲۶۰

بهر تاریخ رقم زد اطهر — از صبا خانه پر نور آمد

چون قمری

برای نور چشمی چو صبا آراست — زیاد دولت و اقبال ازین شادی بود اباد

۱۲۶۰

نوشت اطهری تاریخ بر محراب — خانه الهی اقبال ازین فرزند امد اباد

صبا آراست اکنون چون مزار عاشق مولی — پی بابد نواب بارگاه اقدس اعلی

سنه ۱۲۶۳

نوشت اطهری تاریخ خویش این مصرع مسرور دل — زیارت گاه زیبا ازلی روح شهید دلی

برای نہال بغمزہ رقم زد خامہ اطہر

این مبارک منزل خرم بنا — از برای مرطبع امد بس پسند

۱۲۶ھ

زد رقم اطہری تاریخ او — قصر پر نور ہمایون ارجمند

بعہد حضرت سلطان عالم — دبیر الدولہ چون آراست کمرا

۱۲۶ھ

نوشت اطہری سال بنایش — رفیع الشان ہمایون قصر زیبا

نذر فتح الدولہ چون این محل کرد — چون صاحب سعادت شید دیوار

۱۳۶ھ

بہر سالش اطہر خجستہ فال — زد رقم عالی عمارت شد قبول

رام چندر راد عالی منزلت کیوان جناب — از طلوع نیر اقبال شد چون ارجمند شاد

از پی تاریخ میلادش چو با اطہر گفت — آن ایزدا مداری پسر و فرخ نہاد

۱۲۶ھ

پس بہ ہاتف رقم بستہ این مصرعہ برجستہ — نور چشم دولت و اقبال زینت بند باد .

۱۲۶۴

بتاریخ رقم زد اظهر   شوخی طبع بهار نواب

هرچند بسر کردم عمری بدر عالی گوهی   اکنون بدیی الی لاچار پریشانم

۱۲۶۴

در حضرت والایت امروز همین عرضست   نواب بسر زد رحمی بسیار پریشانم

بجز نواب قطب الدوله اکنون   سزاوار شرف بسیار نیابد

ازین رو حضرت سلطان عالم   بری او در دولت کشاید

چو سرگرمی او در کار خاقان   بچشم بندگان احسن نماید

جهان گوی کارکشی شد بالاکه   زنجر از جمله همچشمان رباید

گردید منشی ناظر کلام حمید   خوش لکھی بہ منبر و در

پس نوشت اظہر پی تاریخ   کہ عیاں جلوۂ بیاض سحر ۱۲۶۴

ز پیشگاه شہنشاہ منصب خوش یافت   جناب قطب علیخان قبلۂ مال

بحران تو از پی تاریخ این بنا اظہر   کہ کارخانۂ سلطنت بصاحب اقبال ۱۲۶۴

نواب علی بہ ہیضہ جان داد   پدرش در غم ہلاک شد وای

اظہر نوشت بر مزارش   باشد در خاک نوجوان ہائے ۱۲۶۴

ز عالم در دنیای ہیضہ چون رفت   عطا گردید در جنت محلّے

پی تاریخ او نوشت اظہر   بہ ہیضہ این رحیمن داد جانے ۱۲۶۴

رفت چون نور چشم کلب حسین — زین الم گشت عالمی غمناک

بر مزارش نوشت اطہر — کرد پنہان صبیہ در خاک

۱۲۶۴

جو الہ یار بیگ آج مر گئی — غم میں اونکی جہان ابتر ہوا

بہر تاریخ حیات بیگ سے — کہا اطہر نے غم ابتر ہوا

۱۲۶۴

یہی تاریخ ذل نے فرمائی

۱۲۶۴

خوب اک دوستان نئی آئی

کہتی ہیں ملک خیرت کی تاریخ شرف خوب — ذکر سحر نکو ہی کیا فکر پر حق خوب

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

ز بیضہ مرد چو مریم تعالی حور سرشت — بقرب فاطمہ از اوج جنت یابد جا.

مسجد کهنه را بنا فرمود　　چون کرم بخش شاه ماه نیز

بهر تاریخ او نوشت اطهر　　شد بنو مسجد کهن تعمیر

۱۲۶۴

آه نواب رئیس نوجوان　　رفت زین دار فنا چون ناگهان

عالمی از ماتم او شد خراب　　هر که دیده هست با چشم پر آب

زر زمین چون گنج پنهان ساختند　　نقد عقل و هوش با هم باختند

عم زادهٔ آن رئیس با مدار　　شد ز اوج بخت اکنون کامگار

گشت بر صدر امارت جلوه گر　　سایه زد اقبال بر ما خوش دگر

کرد هنری گلبر از بیگم خطاب　　رد چه نواب خرد کس انتساب

تا هنوز از حیلهٔ دشمن زکی　　بر نیامد گرد بخت او کمی

نسبت از نواب کس باشد نوشت　　ورنه ماند بر سر نوابین عذاب

چون که بیگم کرد این معنی قبول — رفت پیش لاٹ صاحب با رسول

لاٹ صاحب زین سخن مسرور شد — گفته بیگم همه منظور شد

خواند اطہر پس بصد حسرت مباح

ارجمند سنت آه تجدید نکاح

نکاح کرد چو بیگم رسید کابن حضور — ازین نکات خرد شاد اک گرامی است

نوشت خامه اطہر برای تاریخش — که جشن طوی ز نواب ارجمند یار است

۱۲۶۴

مادر بیگم که بود آن زوجه غیور — رفت پیش الله داد بیدار شد عمری کم بجل

منعقد بیگم چو از نواب شد اطہر نوشت — سنت مادر را دا فرمود این بیگم بجل

۱۲۶۴

عالی لعل جی از فر اقبال — مبارکت باد اوج بخت بیدار

بیا اطہر بخوان در مدحت او — ہمایون جاودان نسبی کار اخبار

ظفر جنگ رفعت از جنابش بود آن — فلک گرد در پایہ تمکینش خیز

ہر آن بہتری زوجہ اش چون کہ بود — نگاحش شدہ از رئیس دگر

رئیسی کہ نوابش آمد خطاب — درود در کارش ملک بر سحر

یکی از غلامان او بست بخت — شدہ حشمت از جاہ وی نامور

سکندر با اقبال و دارا بجاہ — سلیمان نہاد دست و جمشید فر

خجستہ نژاد ہمایون سرشت — مسلم بر او شد سعادت مگر

بوقت نگاحش خوش اطہر بگفت

کہ امروز شمس و قمر جلوہ گر

کہتا اطہر کا ہی یہی سچّا — آپ نے جوڑ ہی بہت اچھا

۷۶

زیبا دیبا حباب باہر کبوتر | کہ باشد مثل او کمتر کبوتر
بہر دا اطہر نوشتش در رسید بس | کہ پرواز پری لہ باہر کبوتر
۱۲۶۴

رفت چون نور چشم ملک حسین | ہر دلی کرد ماتمش بسیار
بہر تارخ نوشتن بس اطہر | برفت معصومہ زمہد وکنار
۱۲۶۴

چون صبا بہر غسل حوض آراست | از فرح گشت طبع مالامال
بہر تاریخ او نوشت اطہر | حوض مملو ز نور آب زلال
۱۲۶۴

حوض آراست جوان خان صبا | بہر تقدیم شرط غسل و وضو

یافت اظهر چو فکر تاریخش   از پی غسل آب بستانیم ۱۲۶۴

در حریم عصمت این آراست حوض   سید عالی نسب فرخ تبار

زد رقم اظهر پی تاریخ او   حوض آمد بس لطیف و آبدار ۱۲۶۴

آمد امروز چو فرزند خجسته اقبال   گشت هر دست ازین مژده فرخ شادان

بهر میلاد دو تاریخ رقم زد اظهر   طلوع نور نبی بخش ۱۲۶۴ ماه قیصر نشان ۱۲۶۴

نواب نامدار چنان گشت کامیاب   که از طالع او بدخواه در ستوه

آراست قصر و اظهر بگفت بر فراز   دلچسپ و ارجمند بنا قصر فلک شکوه ۱۲۶۴

چو جعفر حسین از جهان رخت بست　　شد از ماتمش در رگ ما سوز و شیدا
زد اطهر رقم بهر تاریخ سال　　که شد زیب جنت ز جعفر حسینا
سن عمر او گشت چون بیست و هشت　　شده قرب او از سه خافقینا

جواب کا یہ ہر سی محمد حسینا　　باعزاز و اکرام بسیار آئیا
کہا کیا ہی اطہر سے ایک ایک نے　　محمد حسین آپ تشریف لائیا

ثواب روزه ماه صیام حاصل کار

با بسط رزق من آزاده　　فخر جهان سرور خنده خو

۱۲۶۴

چون رسم ای فخر جهان چو آن ترا　　آمد پیم لایق احضار او

امروز چو لال جی ز غسل صحت　　صد باب بخیر بردی برد و رسید گشودی

گر فکر بود برای سال تاریخ　　اظهر تو بگو که لال جی غسل نمود

الحق احباب چو اظهر　　وانند از بهر خویش هندی

در حضرت چون تو سرپرستی　　از جان و دل ست مستمندی

هر آنچه در طبیعت او　　گفتار جناب هست پندی

بیتوا سر زد از من خطایی　　زین رو اگر شد رسد گزندی

خود کرده را همی سزا کس　　از فیض تو ماند دردمندی

۱۲۶۴

اکنون ای قبله مرادات　　عفو تقصیر ارجمندی

چون تقی بیگ آشنای قدیم | زین سپنجی سرای داعی برفت
زد رقم بر مزار او اطهر | چه تقی بیگ ہای ہای برفت

۱ چون تقی بیگ آشنای صاحب دل ستگار | پیشوای جملہ صحافان عالیشان بُد
۳ بر سر لوح مزارش خامۂ اطہر نوشت | ناگہان شد وای این استاد صحافان بُد
۲ بہر گلگشت جنان بربست رخت از سر کے | خاک بر سر می کنند افسوس استادان بُد

۳ در جہانہ بیش ازین کہ نوکر بود | گردند مرا پسند در صدمہ درد
یعنی کہ برای گشت شب آید حکم | از لشکر لاٹ وقت سامان بُرد
در خیمہ گہ ز فانر اگر بری | گشتم می گشت آہ چہ سیف زچہ برد
یک شب کہ سیاہ تر ز بختم بود | جستیم چو اگبر و دمی اکی اسپرد

ناگاه دمی زده بپایم ماری   زان صدمه زد آن رسید چه زان چه مرد

سه سال درین بلا بماندم ناخوش   خوردم گهی آب نیز دگه شربت ورد

تجویز چو چوب چینی شد آخر کار   از رای طبیب بهر دفع آن درد

چل روز بگوشه بخلوت بنشاند   آویخته پردها و فرشی گسترد

در چله اولین شد آرام تمام   لونم شده گل برفت آن رنگ زرد

بین چه کنم که باز گاهی گاهی   این چرخ برآورد همی از من گرد

هنوز نشست پس از برای تاریخ اظهر

۱۲۶۴

هیهات که عود زهر آن ماری کرد

بنا کرد در عهد سلطان عالم   چو قصر دل آرا و زیب الممالک

۱۲۶۴

نوشت اطهر بهر سال بنایش   چه قصر است زیبا و زیب الممالک

بسحر البیانی سحر شد علم — چو گفتار او فرحت انداز شد

بخوشگوئی او رسید محال — که عالم از و دانش اندوز شد

ز استادی خویشتن گوش زد — چو از شرق تا غرب فیروز شد

چو تالیف این نسخهٔ دلکشا — پی شائقان جشن نوروز شد

زد اظهر رقم بهر تاریخ او

۱۲۶۳
که نور سحر عالم افروز شد

بعهد حضرت سلطان عالم — پی هر صاحب دین عز و جاهست

چنان در کار دین آمد حمایت — که بر هر کس زبان ذکر آیتست

بحمد الله که در ملکش بتعمیر — پل و چاه و سرا و خانقاهست

مکانات عزا و هم مساجد — بصد تزئین ز حکم پادشاهست

یہ تاریخ اور نوشت اطہر کہ بعد ذکر ارزو سجدہ گاہ ہے ۱۲۶۳

چون بنا کرد این قصر رفیع	از برای نذر آل مصطفیٰ
شد رقم اطہر پی تاریخ او	این زیارت گاہ شاہ کربلا ۱۲۶۴

ہزار شکر کہ این نور دیدہ نواب	خجستہ عہد رضاعت بعہد کرد تمام
نوشت خامہ اطہر برای تاریخش	کہ شیر دایہ او شد ہمین حلال حرام ۱۲۶۴

از مکتب ارجمند فرزند	مفروغ چو گشت میر عالم
ای اطہر بہر شادمانی	بس مکتب نور چشم عالم ۱۲۶۴

از جهان رفت چو سلطان مکرم شد بدر چشم ازین درد نمی

۱۲ ۶ ۴
بهر تاریخ رقم زد اطهر های صدهای جهان کاه تهی

روش چون شنیدی انبار از رسم طوی عیش و عشرت کرد بی حد و شمار

۱۲ ۶ ۴
از پی تاریخ زد اطهر رقم بستن سهره مبارک ای الهار

چون تو شوار ره آمد در پوشش تنبی مکرم کرد طعام قسمت بی حد و بی شماره

۱۲ ۶ ۴
اطهر برای تاریخ این مصرع رقم زد با جان مبارک آمد این رسم گوشواره

نهم آمد چو از ماه مبارک ز رسم طوی شد ممتاز بانو

۱۲. ۶۴
دعائیه همین بنوشت اطهر خجسته جلوه باد اعزاز بانو

چو حیدر بیگ ہاں منعم یافت فرزند   بصورت عزت مہر جہانتاب

۱۲۶۳

نوشت اظہر پئی تاریخ میلاد   بہار جاہ منعم را ام تیرتاب

کنشش کی مورت کی بنیاد جہانگی ۱۲۵۶ ہے

امامی چو اراست این عیدگاہ   پی کسب خیر و شرف بر ملا

۱۲۶۳

نوشت اظہر از بہر تاریخ او   زہی عیدگاہ بی خجستہ بنا   بنا

امامی چو پیری از است باغ   شود از سلوک این بہار کی   کب ہست

۱۲۶۳

پی سال تعمیر نشی اظہر نوشت   کہ باغ امامی طوائف رہی

خوشی این غسل گاه صحت جنید در ضیا کاه | رسا نطق عالم چو شد سرفرازی
نوشت اظهر از بهر سال بنایش | زهی جای زیبای غسل نمازی ۱۲۶۴ ھ

چون بنا فرمود حوض دلکش آب مرمر کلان | اندران یاد اسیر در وی عشرت جاودان
بهر تاریخ بنائش خامهٔ اظهر نوشت | نور این طغرا ابد بادا و فردوس ستان ۱۲۶ ھ

این جشن عید فرخ آمد برای نواب | از پایه ثریا اقبال او بلندی ست
هر مطربی همی خواند اندر ترانه اظهر | نواب کامگاری این عید ارجمندی ست ۱۲۶ ھ

شود برای عیش و عشرت اندرین عید سعید | از ثریا پایه اقبال تو آید بلند

همت امجد علی ان شاه جهان پاک نهاد   که نوید طرب و عیش به اقبال شنید

۱۲۶۴

خواندن آوشی سبب جشن شهی [اظهر مرور]   از ازل حشمت فرزند کامل امجد علی

شد بجامد علی امشب خلعت   در جهان گشت ازان بی انباز

بهر تاریخ رقم زد اظهر   خلعت چگاه بود ازاعزاز

مثنوی های فرخ فال   هی جهان میں یادگاری عشق

بهر تاریخ تو نهی اظهر کلیه   هی عیان آج تازه کاری عشق

۱۲۶۴

بهر حضور والد با فره دست جاده   گوی [illegible] تفضل جاجات عابد اورد

از پی سال تاریخ   اظهر سمس رقم زد لسر نفع جا مراد اورد

بنت دولت عصمت مآب

چو بود از قدرت الله بانو | جوانی فرخ آئین غیرت باد
بوقت رحلتش نو رنت الطهر | عفت و عصمت ما بی جان میداد

جان چو بحق آفرین امر داد | بانوی فرخ نسب و رشک باد
از پی تاریخ همین خواند حور | آمده عفت و عصمت پناه
۱۲۶۴

یہ کرم بخش جب ہوئی بی جان | اوسکی غم سی جہاں ہراساں ہے
لوح مرقد پہ اضطراب لکھی | یہ کرم بخش آہ بی جان ہے
۱۲۶۴

کرم بخش از جہان چون رفت شد عالم سیہ در چشم | ہزار افسوس در عہد جوانی مہ جبینی مرد

پی تاریخ بر لوح مزارش زد رقم اطهر　　چنان صبر آیدم چون آن نگار نازنین میرد

۱۲۶۴

بانوی نوجوانی چون در دنیا از جهان رفت　　هر چشم اشک گلگون از غم بیارد

بر لوح سر قبر او اطهر همین رقم زد　　بانوی قدرت الله اینجا قیام دارد

۱۲۶۴

آید بقدرت الله اکنون چگونه صبرے　　هیهات شد ز عالم بانوی نوجوانے

اطهر برای نوشتن باید برای تاریخ　　افسوس شد غنیمت بانو ازین جهانے

۱۲۶۴

در جناب تو کرم بخش امداد　　یا الهی ز کرم بخشش آمد

هر ملک نیز رسانید نوحی　　که باید ارم بخشش آمد

۱۲۶۴

چو شه عباس بیباک و مهذب   ز عالم رفت در عهد شباب آه

پی تاریخ او بنوشت اظهر   غم عباس بیباک آه جانکاه ۱۲۶۴

چو رحمت بانوی فرخنده خو بعد سه سال   بر آن گشت ز غم آه چشم مردم

نوشت خامهٔ اظهر بصورت و معمی   مه مبارک سه شنبه بیست یکم ۱۲۶۴

چو بانوی فرخ لقا پارسا   برفت از جهان سوی قصر جنان

اگر فکر تاریخ اظهر براست   بخوان مرد بانوی عفت نشان ۱۲۶۴

رفت چو این بانوی خجسته خو از جهان   خلد برین از حسن عمل کرد دید مقام

کرد رقم بر لوح مزاران اظهر   یوم سه شنبه بیست یکم ز بی ماه صیام ۱۲۶۴

چو اصغر علی بود ذاکر ابن رو بیاراست خلد برین حق مکانش
پی سال تاریخش اطهر رقم زد پس از حسن اعمال جنت مقامش (۱۲۶۴)

شد چو از حسن عمل ابن عبا بر قصر فردوس مقامش ابد
بهر تاریخ رقم زد اطهر غم عباس ابد جان کاهد

امداد علی چو رفت در خلد از جام طهور گشت سرمست
بر مرقد او نوشت اطهر امداد به قرب اهل بیت است (۱۲۶۳)

چو امر خورشید بانوی پاک آئین بفردوس در خدمت شهربانو
پی سال تاریخش اطهر رقم زد بهشت برین زیب از شهربانو (۱۲۶۴)

بانوی فرخنده خود الانزاد | کرد جنت را منور همچو مه
بر مزار او همین اطهر نوشت | رفت با اقبال پیش فاطمه
۱۲۶۴

در سیوم دهم ز شهر شوال | دادای فرزند رب متعال
اطهر بنوشت بهر تاریخ | از جاه آمد خجسته اقبال
۱۲۶۴

در مدح قطب الدوله

مفتاح ملک

قطب دولت قطب دین قطب جهان | صدر سلطان عالم جاه کیوان بارگاه
چون بر اطهر کرد الطاف ابر از غیب این دعا | حشمت از اقبال قطب الدوله باد افزون اله
۱۲۶۴

وفات

چون بذکر اهلبیت این بانوی فرخ لقا | روز و شب مصروف می بود بی آهی نکو
بیست و هفتم شد چو از ماه صیام دو عشر | از دنیای ناقص جان تسلیم کرد آن نیک خو
بر سر لوح مزارش خامه اطهر نوشت | خلد باشد بهر بی جان زهم خویشان او
۱۲۶۴

دکانی رشک گلزار آری که بهر شیشه آلات است | متاع بیش قیمت اندر آنجا بیکسر
نوشت اطهر پی تاریخ خوشش این مصرع موزون | دکان رونق آگین قیصر الله سوداگر

تاریخ مبارکباد

ملازمان غلام علی خان جهانبان | مبارک اندلیجی بهر عز و جاه او شد
بخواند و وش همی در حضور او مطرب | که او مقدمة الجیش پادشاه او شد
۱۲۶۴

تاریخ عشق معشوق

چه می پرسی عاشق و معشوق شد جمع | به حکم حضرت سلطان عالم
پی تاریخ او بنوشت اطهر | چه هر دو عاشق و معشوق باهم

تاریخ بخشیگری

جناب بندگان راجه صاحب | ز خدمت گشت چون امر در نامی
بسمت خامه اطهر رقم زد | که الفت رای بخشی گرامی
۱۹۰۵

قاسم جان

دوش قاسم جان ذاکر پاک ذات — رفت در خلد برین چون ارمغان

۱۲۶۴ اینا

بر مزارش خامهٔ اطهر نوشت — نزد قاسم رفت قاسم جوان

تاریخ دختر ضیا

چون ضیا را بدو دم ذیقعد — داد حق نور چشم لخت جگر

۱۲۶۴

بهر تاریخ سال مولودش — دختری آمده نوشت اطهر

تاریخ دکان حضرت فقیر الله

فقیر الله آن حاوی خجسته القاب — گرامی بنا دو خجسته شعار است

پس اطهر همین بهر سال بنایش — رقم زد که دکان رشک بهار است

جاودان سید حسن شد ملتجی از جان حسن

۱۲۲۴

۳ بهار است چون این دکان دل افروز

بپیش شاد اخیر از شهر او رکار است

ز معنوی ای تمنای سید حسن است

۱۲۲۴

سید حسن امام حسینی پناه خلق

چون گشت راجه صاحب فتوح بخش جاودان — باشد مدام ماجا جاه ای بخشی الممالک

فکری اگر ترا هست اظهر بیا تاریخ — کو زیب سند آمد زین بخشی الممالک

۱۲۶۴

تاریخ وفات

بروز جمعه برفت از جهان چو مفضل امام — بسی خراب این دیار و محمد آباد است

نوشت خامه اظهر برای تاریخش — زد بار قرب جناب امام دل شاد است

۱۲۶۴

تاریخ وفات

در دوشنبه رفت چون راحت علی — شد بر ما جانشش ز ریخ داغ آشفتی

خامه اظهر پی تاریخ او — این رقم زد خوب گاهی بار راحتی

۱۲۶۴

تاریخ وفات

رفت چون در جنت الفردوس این راحت علی　　جنت الفردوس را از مقدمش شد عز و شان

هاتف غیب از پی تاریخ با اطهر سحر　　گفت بادا منزل راحت بجنت جاودان

۱۲۶۴

تاریخ صحت

شد چو صحت پی نواز علی　　دفع یکباره رنج کلفت شد

بهر تاریخ او نوشت اطهر　　از نوازشش عطای صحت شد

۱۲۶۴

تاریخ وفات

شد چو از فنا محمدی بیگم　　از غمش گشت عالمی عملی

بر مزارش نوشت اطهر　　جای دار الامان شد بجلد برین

۱۲۶۴

تاریخ ولادت

از افضال [illegible] خان　　چو مقبول دل گشت و منظور هم

پس اطهر پی سال میلاد او　　رقم زد که دیباب خان نور چشم

۱۲۶۴

تاریخ دسہرہ

آج یوں کہتا ہی صیاد فلک تیری حضور ... لاکر طایر کو میں لایا ہوں بجای شیر کی

اے فر اقبال سی ای راجہ فرخ اقبال ... جال لیے دہر میں باقی رہیں سب شمن آبس
۱۲۶۴

ایضاً

چو شد اندرین روز تہنیت افروز ... ہمایون ز سنبرک بلا شک دسہرہ

بہر نغمہ ہر سطر سے خواند اطہر ... کہ زین جشن باشد مبارک دسہرہ
۱۲۶۴

بہر تاریخ رقم زد اطہر ... ز جہان ہی شدہ حیدر خان

تاریخ خلعت امیر علی صاحب

سال عالم النون بہر امیر حق جو ... افزود پائی کاہی بر صدر کامرانی

خوش اظهر سخن سنج از بهر سال تاریخ گفتا همایون امداد این لطف خسروانی ۱۲۶۳

تاریخ وفات

ام خورشید علی را امروز قصد فردوس برین شد چو حصول

بهر تاریخ رقمی زد اظهر در جنان شد بقدر مریم بتول ۱۲۶۴

تاریخ وفات

جناب فاطمه بیگم چو امروز بفردوس معلی زین جهان رفت

نوشت اظهر پی سال وفاتش کنیز فاطمه اندر جنان رفت ۱۲۶۱

قطعه

این خجسته بناد و پاک آئین فدوی بارگاه شاهنشاه

خواند در مدح کیش همش اظهر که چه عبداللطیف عالی جاه

تاریخ مدرسه محمد تقی رئیس هنر گره

درین شهر آمد چو از بهر سیر — محمد تقی سید پاک خو

خوشش از پی آمد امسال اظهر نوشت — پی جلوه تشریف آورد او

در تاریخ قطب الدوله

مستقیم از بهر جنگ آمد چو این مفتاح ملک — صد در امید بر روی هواخواهان گشاد

پس پی مدح و ثنایش اظهر فرخنده فال — گفت با اقبال قطب الدوله فرخ نهاد ۱۲۶۴

در مدح قطب الدوله نادر

مستقیم خان قطب الدوله مفتاح بالک — زینت دیهیم شاهی آمد و زیب تخت

در ثنا و مدحتش ای اظهر کلک مدح ران — گو خجسته جاه قطب الدوله هم بیدار بخت

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

تاریخ وفات [illegible] علی

نوجوانی خجسته آیینی — از جهان رفت چون بعزم جنان

بر مزارش بمعنی نوشت اظهر — زیب جنت لام خان جهان

قطعہ

وفات چون نوجوان امام علی | برہوا خواہ شد برنج و تعب
بر سر نعشش خواند گریہ کنان | از جہان آہ رفتہ در شب

گوہی جواہر عالی

ہوئی از سنی تاریخ یہ بر محل | [١٢٦٤] بنا قصر رشک بہار چمن

تاریخ وفات عبید و بیمار

ابرار

عبید چو شدہ بقرب رحمت | روحش بر دید شاد زین قرب نکو
بر لوح مزار او رقم زد اطہر | [١٢٦٤] پیوست برحمت الٰہی عبید
چو بیمن صاحب امروز زار دنیا رفتہ (عبید) | بقرب فاطمہ بخشید جان بحق سر سال
نوشت اطہری تاریخ بر لوح مزار | [١٢٦٤] بفردوس بری شد جان بیمن صاحب اقبال

تاریخ وفات بیان دیگر

همین است شایان که از بهر دلگیر — در قصر فردوس رضوان گشاید

١٢٦٤
پی سال تاریخ بنوشت اظهر — بهشت برین جای دلگیر باید

تاریخ صاحبزاده ولد لال جی صاحب

بهر راجه لال جی امر ذرا ز تایید بخت — آمد این فرزند فرخ فال رشک مهر و ماه

ز رقم اظهر پی تاریخ خوش این مصرعه — نور چشم لال جی با دولت و اقبال جاه

ایضاً

ایزد متعال بهر لال جی — داد فرزندی چو از فضل و کرم

این دو تاریخ آمد از الهام غیب — بخت هم بیدار یاور بخت هم

تاریخ باغ رای نراین داس جی

باغ آراسته چون نراین داس — نشد بهر آرام چشم و چراغ

۱۲۶۴
بهر تاریخ او نوشت اطهر   که بهار آید تجلبوه باغ

ایضاً

رای والاہمم بر این در سال   ساخت این مرلی سر در افزا
سو رقم اطہر ازپی تاریخ   که مکانی زہی خجسته بنا
۱۲۶۴

تاریخ کمرہ مسجد دبیر الدولہ بہادر

کمرا چو باشد از دبیر الدولہ   باشد ز فروغ علم یارب معمور
اطہر نوجوان برای سال تعمیر   کمرا ز کمال علم باشد پر نور
۱۲۶۴

بعہد شاہ جم جاہی غفوران کو شہی   بسی شد کنج آباد و تا جر آمد از ہر جا
پی تاریخ تعمیرش ندا از ہاتفی آمد   شدہ معمور کنج دبا دبخت او و الا
۱۲۶۴   ۱۲۶۴

(margin:) از کمال و علم باشد معمور

۱۲۶۵

پی سال تعمیرش اطہر رقم زد ہمیں قصر عالی ہنومان پرشاد

بجائیکہ دلچسپ آراستہ باغ ز اشجار ترشابہ و سرو شمشاد

۱۲۶۲

نوشت اطہر از بہر تاریخ سالش بہار چمن شاہ ہنومان پرشاد

چنان اندرین چاہ آب زلال است کہ شد لذت آب ہر جان از یاد

۱۲۶۴

پس اطہر بخوان بہر تاریخ سالش زہی شیرین آبی ہنومان پرشاد

مسطور

جناب مستطاب اعتبار دفتر کشور چو این آراستہ کنج از حسن ہر جسم

پی تاریخ او اطہر نوشت این مصرع موزون ابد آید ز لقد و حسن کنز ز کنج دستور

۱۲۶۴

فضل رسول است زفضل رسول — واقف اسرار فروع و اصول

از پی مدحش نو خوش اطہر بخواں — باد ابد جلوهٔ فضل رسول
۱۲۶۴

ز نواب در جشن این عید اضحی — چو عام آمده بر همه بر احسان

باہنگ چنگ این معنی سرایند — که قربان تو باد این عید قربان
۱۲۶۴

از پی رہائش و السبتقال — شد چو بنا گنج زحکم حضور

بہر پی تاریخ خوش اطہر نوشت — گنج زرین گنج تعبیش سرور
۱۲۶۴

راجہ نامدار گندن لعل — فیض را بحر وجود را کانی

چون بہار است باغ اطہر خواند — که زہی بی خزاں گلستانی
۱۲۶۴

ز اقبال نواب عالی جناب خجسته مناقب همایون خطاب

صبا سفت چون گوهر آبدار که شد مهر در جنب او شرمسار

کمال طبیعت چنان گشت صرف که شد جلوهٔ حسن در روی حرف

فصاحت بهر شعر او جلوه گر بلاغت فزون تر از آن در نظر

منور ز نور کلامش جهان بهر ملک هر کس برد ارمغان

نه این بزم روشن ز اشعار اوست که هر رزم در یاد گفتار اوست

سرایند گر مطربان در رباب نویسند بر لوح دل شیخ و شاب

تو هم اظهار بهر تاریخ او ز طبع رسا مصرع نغز جو

که ناگاه یکباره شد آشکار بود آشکارا بهار شکار

یہ ہندی میں سن ای خجسته شعار کہ شیر معانی ہوئی کیا شکار

بست و ششم چون ز ذیقعده رسید — ساغر امید خویش آمد بکف

هم یعنی این میلاد عبد الحی است — خیز ای مسطر بخوان از رقیده وصف

تا نویسد اظهر از فرط طرب — بس خرد را نیز از اوج شرف

١٢٦٤

ساخت احمد بخش چون توپ ای بی نفی (عدد) — هر عدو از صولتش بر خویشتن لازم کرد رم

پس پی تاریخ صنعش خامه اظهر نوشت — توپ نواب سکندر بیگم آمد برق دم

١٢٦٤

در جشن سلطانی

مدبر ملک این دبیر جهانی — بسی فرح است از همایون صفاتی

بر اظهر کرم کرد از خلق بشنید — که عبد اللطیف این بود التفاتی

١٢٦٤

ای دبیر الدوله عبد اللطیف شان اقبال اندر وجود تو بلند

مطربان خوانند در بزمت همین عید اضحی دایما باد ارجمند

۱۲۶۴

نقیب الدوله فرخنده القاب بسی فرخنده روز عید بادا

نوای اطهر بخوان در پیشگاهش بود نیکو تبارک عید اضحی

۱۲۶۴

از فر دولت و جاه امروز ای سخن سنج مشاعره عام هر جا بے ای فیض دار ارجنی

پس لازم آمد اطهر چرا نکند برای تاریخ بس ارجمند آمد این عید فرما ارجنی

۱۲۶۴

جو ابر کرم ہیں محمد حسین دکھائی اُدھر کو کیا نے صدائی فریاد کے

ادا کر رہے شکر خدا ہیں یہ کہتی کہ لا ہی اللہ تو نے کیا آتی فریاد کے

۱۲۶۴

ایزدا این فرزند ناظم ورکشا صاحب اقبال و بهم دولت شایان

شد ز الطاف او دو تاریخ سعید یاور آمد بخت برخوردار آن

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

از برای علی حسین این پور قرة العین هست و نور العین

پس تو اظهر بخوان بی تاریخ خان و اقبالمند امیر حسین

۱۲۶۴

خان علی حسین ای فرزند مهر طلعت اندر کنار خویش یافت از فضل رب متعال

حسنش چو مهر افزون اقبال او زیاده دولت بکام باشد در فعل حسن اعمال

فخر نسب که آمد در گوهرش مسلم حسن حسب مبارک فرخنده باد افعال

علم از عمل بنزد علمی ز علم توام حلم و وقار باشد باد رفیق هر حال

اطہر پئے ولادت نوشت این دو تاریخ

بیدار بخت امو خورشید اوج اقبال

۱۲۶۴ ۱۲۶۴

برای عمر خان والا نژاد عطا شد چو فرزند فرخ لقا

چو دال اللہ از بہر تاریخ او ہمی گفت شمع شبستان ما

سید حسن چو بہر ثواب آخر فرمود طبع قرآن گردید نفع عامے

۱۲۶۵

اطہر بنوشت طبعش این مصرع رقم زد مصحف مترجم آمد مطبوع طبع عالے

چو گشت این نسخہ دلچسپ مطبوع عیان شد از حسن فیض عطایا

۱۲۶۴

بوقت طبع او بنوشت اطہر زہی گشت از خواہش طبع مراد

نسخهٔ منشعب چو شد مطبوع — خواندنش بهر اختصاص بود

۱۲۶۵

وقت طبعش همی نوشت اطهر — منشعب زیب طبع خاص بود

دولت و اقبال با هم یار چون دیدند بلیغ — ارتقائش جاودان باشد مبارک فال است

۱۲۶۴

زد قدم چون در جهان فرزند اطهر نو — نور چشم دولت و اقبال او زیب جهان

چون قطب دولت آمد مفتاح ملک خان — همت گماشت بر خلق با وصف فرصت

۱۲۶۴

از بهر نفع عالم ای اطهر سخن سنج — بس این سعیدیه شد مطبوع قد ابد دولت

نماز جنازه چو خواندند امروز — جناب محمد رضا خان تنویر

ز اطهر چو جستند تاریخ این فعل — دو تاریخ آمد درین جا بگیر

یکهزار و دو صد با شصت و چار   چونکه آخر گشت از حکم اله

۱۲۶۴

خامهٔ اطهر پی تاریخ نسیم   زد رقم شد های آخر سال و ماه

چون ماه پر آسمان شد از حکم اله

گفتم ز غم حسین شد جلوهٔ ماه

۱۲۶۵

ساخت قصری جناب حیدر محل   از پی نذر حضرت سبطین

۱۲۶۵

بر فرازش رقم زد این اطهر   جلوهٔ روضهٔ امام حسین

نسیم خوبی از مہب فضل حق وزید   وزیر ہند گل آرزو بدامن چید

صبیه که ز اقبال توامش کردند   ہمہ دولت و حشمت ز فر بخت رسید

۱ نسیم خرمی از مهب فضل حق چو وزید · برای اهل جهان باز روز عید آمد

۳ صبیه که ز اقبال نوابش کردند · بمهد دولت و حشمت بسی سعید آمد

۳ مراد این که بکام جهانیان سر در · ازین صبیه نواب بس مزید آمد

۴ پس اطهر از پی سال ولادتش بنوشت · ز بوستان وزارت گلی پدید آمد

۱۲۶۵

۵ مدام مقدم او ارجمند و فرخ باد · برای والد ما جد که خود مجید آمد

یافت فرزند چون جلال الدین · باد فرخ نهاد و نیک سرشت

۱۲۶۵

بهر تاریخ سال و ماه سعید · اطهر شمس اختر جلال نوشت

آراست چو مسجدی کریم بخش · طرزش از حسن دلنشین بسیار است

اطهر بنوشت بر فرازش · این مسجد زین نسبی متین است

۱۲۶۵

عطا شد چو فرزند فرخ تبار — بی آسمان قدر عالم پناه

زد اظهر رقم بهر میلاد آن — چه این نور چشم جهاندار شاه

۱۲۳۶

توام است از ولادت مسعود — دولت و صولت عزیز القدر

خوش بخواندند مطربان بحضور — این رهی شوکت عزیز القدر

۱۲۳۴

عزیز القدر آمد چون بعالم — فزود اندر جهان سامان بشوکت

نوشت اقبال اندر طالع آن — ذل از رفعت و اثمار صولت

۱۲۳۳ ۱۲۳۳

از بهر مباشرت مکان ساخت — مردود جهان و نامسلمان

اطهر نوجوان براي تاريخ لعنت اباد خانه ان
١٢٦٥

مظهر علي ان ابير نامي هاے سنے شادو شيوه شد نصاراے دارے

اين قدر خدا چرا اشكارا شد منشور ارشيكي نصارا شد
١٢٦٤

جو آئي هين حامد علي خان بهادر پڑهي دو دستون كي اس آمد سي يا هي

هوئي مشتهر اب خبر لكهنو مين يه حامد علي كيا هي تشريف لائي